

داره‌های فارسی

نوشته

دکتر محسن شاملو

امارات پیده

سران

واژه‌های فارسی

نوشته: دکتر محسن شاملو

اشارات پرده

تهران

راهنما ...

گفتارها

برگ	نام
۱	گفنارناشر
۲	سرآغاز
۷	آرایش و پیرایش
۱۷	بیگانه تراز بیگانه
۲۹	دراین راه
۳۹	بادگاری نازیبا

واژه‌ها

برگ	واژه
۵۰	آ
۵۰	ا
۵۷	ب
۵۸	ت
۶۲	ث
۶۲	ج
۶۳	ح
۶۴	خ

گفتار ناشر

آنای دکتر محسن شاملو که پتدریس «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران» و «زبان و ادبیات فارسی» در دانشگاه تهران اشتغال دارد، برای آنکه دانشجویان را به استفاده ازوایه‌های فارسی تشویق نمایند برابرهای فارسی یکهزار و شصصد واژه‌تازی را که پیشتر آن منون میباشد برگزیده و در دسترس آنان گذاarde اند تا در گفته‌ها و نوشته‌های روزانه بکار ببرند.

این اقدام که به گسترش زبان فارسی کمک ارزنده می‌کند سازمان انتشارات پدیده را برآن داشت که با اجازه استاد گرامی، نوشه ایشان را که برای استفاده دانشجویان پلی‌کپی شده است، بصورت رساله منتشر نماید تا همگان را بکار آید.

بدون تردید استفاده از این رساله در سازمانهای علمی، دولتی، بازرگانی، وسائل ارتباط جمعی می‌تواند به بسط و توسعه زبان فارسی کمک مؤثر کند و شیرینی این زبان را، با استعمال واژه‌های اصیل، شیرین‌تر نماید.

محسن رمضانی
مدیر انتشارات پدیده

برگ	واژه
۶۵	د
۶۵	ذ
۶۶	ر
۶۶	ز
۶۶	من
۶۷	ش
۶۸	ص
۶۸	ض
۶۹	ط
۶۹	ظ
۷۰	ع
۷۳	غ
۷۳	ف
۷۵	ق
۷۶	ک
۷۷	ل
۷۸	م
۱۱۷	ن
۱۲۰	و
۱۲۲	ه
۱۲۳	ی
۱۲۴	واژه‌های درست

سر آغاز

الف نوشته و دو سرکثر روی آن بگذاریم .
 پاسخ آنان بخرا دانه است، می گویند: اگر آوای «ن» ساده و «ن» غنه که از گلوی هزار فارسی زبان بیرون می آید در دستگاه نگهدارنده آوای «ضبط صوت» گرفته شود دید، خواهد شد که در زبان فارسی میان این دو آهنتگ دو گونگی و ناجوری یافت نمی شود و فارسیان بهمان آوای که «ن» ابدآ را بیرون میدهند «ن» گفتن را بیرون می کنند مگر آنکه گروهی بخواهند پس از بیش از هزار سال برای زبان فارسی «تجوید» بسازند و واژه های این زبان را که به آسانی از دهان بیرون می آید از سوراخ بینی و ته گلو پشت دندان درآورند.

آنانکه در این راه اند می گویند: همان پیمان که حیوة ، زکوه ، صلاوه ، مشکوه و ... و ... را بگوئه: حیات ، زکات صلات ، مشکات و ... و ... درآورده است چندگاه دیگر ابدآ ، اصلاح ، حتماً ، فعل ، قانوناً و ... و ... را به سیماهی: ابدن ، اصلن ، حتمن ، فعلن ، قانون و ... و ... در می آورد ، وروشن نیست چه کسی به نوجوانانی که در گذشته ، «حیوة » را «حیات» «زکوه» را «زکات» نوشته و بدینروی درآزمون پذیرفته نشده اند پاسخ می دهد ...
 این گفت و شنود ، مرا بر آن داشت که پیش از آنکه برای نگارش پاره ای ازو اژدها آینه ای پایدار بر ہاگردد و راهی روشن در بر ابر همگان نهاده شود برابر فارسی بسیاری ازو اژدهای تازی را گرد .
 آوری کنم و از شیفتگان گسترش زبان فارسی بخواهم که بجای برپا ماختن جنجال درباره اینکه «ابدآ» را با «نو» بنویسند و با الف و دوسركثر ، از بیخ و بن از زبان فارسی بر کنند و بجای ان «هر گز» ، «بهیچ روی» ، «هیچگاه» را بکار بزنند . ازینروی برای یکهزار و شصصد واژه تازی بر ابرهای فارسی بر گزیده شده است که در گفته ها و نوشته ها بکار آید و بدینگونه به آرایش فارسی کمک گردد .
 در «برا بر گزینی» واژه های تازی ، بیشتر به واژه های «تنوینی » پرداخته شده است ، زیرا:

در کوتاه گاه که به آموزش زبان فارسی دردانشگاه تهران پرداخته ام همواره در نامه ها و نوشته های دانشجویان به واژه هایی برمی خورم که نگارش آنان به گونه ای دور از آنچه تا کنون بوده است
 می باشد ، برای نمونه :

ابدآ ... اصلن ... حتماً ... فعل ... قانوناً
 را بدین روی : ابدن ... اصلن ... حتمن ... فعلن ... قانونن
 می نویسند ، و هنگامی که برآنان خرد می گیرم و می گویم اینگونه واژه نگاری نادرست است ، می پرسند درست و نادرست کدام است؟ ،
 مگر شما نمی گویید واژه «نشانه های پیمانی » است که برای شکوفایی اندیشه ساخته شده است؟ ، مگرنه آنست که پیشینیان «ابدآ» را در برابر «هر گز» بر گزیده اند و اکنون هم از «ابدن» همین اندیشه در خواننده پدید می آید ، دیگر چه دشواری در پیش است؟ .

واژه های نوشته شده است و بهمان گونه که نویسنده آهنتگ کرده است خواننده دریافت نموده است .

به این گروه می گوییم ما در نگارش زبان فارسی بر سر پیمانیم و پیمان آنست که آوای «ن» ساده را مانند «گفتن» همان جور که می گوییم بنویسیم و آوای «ن» بینی بینی یا غنه را به سیماهی

الف - با آنکه در سخن تازی واژه‌های تنوینی کمتر بکارمی رود ولی ایرانیان ، از دیر باز ، با بکار بردن اینگونه واژه‌ها خوی گرفته‌اند و در نوشته‌ها و گفته‌های آنان از بسیان واژه بسیار دیده وشنیده می‌شود .

ب - از لیک ریشه بیش از دو سه واژه تنوینی در سخن فارسی دیده می‌شود، مانند: اجباراً ، جابرآ ، مجبوراً - اختصاصاً ، خاصه ، مختصاً ، مخصوصاً - اکراماً ، کریماً ، مکرمآ ، کرامه ... و

پ - از ریشه واژه‌های تنوینی، واژه‌هایی که با هساوند و پیشاوند فارسی و تازی پیوند پذیرفته‌اند در زبان فارسی بسیار است ، مانند : احشامآ ، محتشمآ ، محتشمآ - اضطراباً ، مضطرباً ، مضطربانه - تحقیقاً ، محققآ ، على التحقیق - قاطعاً ، قطعاً ، بالقطع .
ت - با گزینش واژه‌های برابر برای یک واژه تنوینی ، چندین واژه همراه تازی دارای برابرهای فارسی می‌شوند، برای نمونه از «متعبدآ» که سر زبان مردم است، تعبد و تعبدآ، عبدآ و عبیدآ، عبد و عبید، عابد و معبد، عبادت و معبد، که همراه شهستند، با کمی دستکاری در واژه‌های برابر، برابرهای تازه فارسی بدست می‌آورند.
از پیروی برای آرایش زبان نخست به سراغ اینگونه واژه‌ها باید رفت سپس به برابر گزینی واژه‌های دیگر پرداخت.

باید دانست که این، کاری نو و آفرینشی تازه نیست ، آنچه روشن است ایرانیان، از دیر باز، در بی آن بوده اند که میخن فارسی را از بند واژه‌های تازی برهاند ولی در این راه دچار دودلی و دلهره بودند از پیروی خوش خوشک واژه‌های تازی را از زبان فارسی دور می‌کردند ، برای نمونه ، پس از آنکه سده های بسیار بجای : ازینروی، برای نمونه، بهر گونه، بدینگونه، بی پایان، شکوهمندانه، شکفت‌انگیز، نیرومند... و.... بناءً آعلیٰ هذا، من باب مثال، على کل حال، على ای حال، غير النهایه، محتشمآ، متعجبآ، مقتدر... و... ،

را بکار می‌برند برس آن می‌آیند برابرهای فارسی برای این گونه واژه‌ها بر گزینند ولی بکاره واژه‌های تازی را کنار نمی‌گذارند و از پیوند تازی و فارسی واژه‌های دور گه: بنا بر این، من باب نمونه، بهمه حال، در هر حال، بی نهایت، محتشم‌انه، تعجب‌انگیر، قدر تمند را می‌سازند و نزدیک به سه هزار و پانصد واژه دور گه می‌آفینند. اگرچه، واژه‌های دور گه به از واژه‌های یک رگه‌اند ولی بازنشان از تازیان دارند.

بی گمان پاره‌ای از واژه‌های فارسی نمی‌توانند بدرسی جای واژه‌های تازی را بگیرند، چون «رایگان» که همه جا ، جای «افتخارآ» را نمی‌گیرد، یا «بغذردانه» که با «منطقاً» هماهنگی زیاد ندارد ولی در میان بسیاری واژه جور از کمی واژه ناجور می‌توان گذشت و چه نیک‌وست دوستداران زبان فارسی برای برابرهای ناجور در اندیشه واژه‌های جور باشند .

کار فرهنگستان ایران آفرینش واژه‌های تازه فارسی برای جانشینی واژه‌های بیگانه و واژه‌های مسافر است ولی گزینش واژه‌های برابر و بکار بستن آنان از ویژگی کار نویسنده‌گان ، سرایندگان ، سخنوران و زبان آوران است و بسیار بسخردانه است که در این راه به کمل فرهنگسان ایران شناخت و این سازمان را ، در گسترش زبان فارسی ، یاری نمود.

بی دودلی باید پذیرفت که واژه‌های تازه، در آغاز، به دلپذیری و آسمانی بکار نمی‌روند، ولی رفته رفته در متزها و دلها می‌نشینند و همه پسند می‌شوند.

روزی که دادگستری ، دارایی ، شهربانی ، شهرداری جانشین عدلیه، مالیه، نظمیه و بلدیه شد و بندر ماهشهر، تایباد و خرمشهر بجای بندر مششور، طبیبات و محمره نشست بکار بردن واژه‌های تازه کمی دشوار بود ولی امروز کم جوانی است که بداند اینگونه واژه‌ها برجای کدام واژه تازی نشسته‌اند.

از پیروی بکار بردن واژه‌های تازه نباید ترس و دلهره پدید آورد

و گروه نویسندها ، سایندها و مخنوران را نیمه راهه باز
گرداند و آرایش و پیرایش زبان فارسی را نیمه کاره بگذارد.
ایمید آنکه ، با همکاری دوستداران گسترش زبان فارسی ، گامی
سودمند در راه آراستن و پیراستن این زبان برداشته گردد و به
کوشش والای شفیعتگان فرهنگ کهن ایران به پایندگی و جاودانی
زبان دری کمک ارزنده شود.

تهران ، دیماه ۱۳۵۲
محسن شاملو

آرایش و پیرایش ...

گسترش زبان فارسی به جنبش ژرف و همکاری همگانی
نیازمند است و برای سرگرفتن چنین رستاخیز فرهنگی باید از دوراه:
الف - از بکار بردن واژه‌های بیگانه دوری جست
ب - واژه‌های تازه به زبان فارسی افزود
به کمک زبان فارسی شتافت و در کنار آرایش زبان به پیرایش
آن پرداخت

اگر چه زبان فارسی بگستردگی زبان تازی و پاره‌ای از
زبان‌های اروپایی نیست ولی برای شکوفایی اندیشه‌ها کمبود و
نارسايی ندارد و به واژه‌های بیگانه - مگر درباره پدیده‌های تازه
دانش - نیازمند نمی‌باشد

چون از دیرگاه کوشش نویسندها و سایندها ایران بر
آن بوده است که واژه‌های تازی را برای نمایاندن اندیشه‌ها بکار
برند ازینروی بسیاری از واژه‌های فارسی دست نخورده و بی‌بهره
مانده است و چنانکه در گردآوری و بکار بستن آنان کوشش شود

نامه را بدست وی رساند - او را از دست یازیدن به کارهای بد
اکیداً بازداشت: اورا از دست یازیدن به کارهای بد بازداشت -
همه گفته های او را کلاً (بالکل، بکلی) پذیرفت: همه گفته های
او را پذیرفت و ... و ...

وجود، قبلاً، سابقاً، فوقاً، نقطه، مع ذلك، معهداً، مع -
الوصف، سن، بنا، مدت، باقی، جمله، کما کان، مستقیماً، اکیداً
کلاً، بالکل، بکلی واژه هایی هستند که نبودشان آسیبی به سخن
نمی رساند.

۲- پاره ای از واژه های فارسی بنادرست «تنوین» گرفته اند،
مانند: پیغاماً، جاناً، دوماً، زباناً، ژرفاً، سوماً، گاهآ، گزارشاً،
گماناً، ناچاراً، ناگزیرآ، نژاداً، نگاهآ و ...، در این گونه واژه هاتنوین
تازی به «ی» و «بن» پارسی بر گردانده می شود، مانند: پیغامی، جانی،
دومین، زبانی، ژرف، سومین، گاهی، گزارشی، گمانی، ناچار،
ناگزیر، نژادی، نگاهی و ...

همچنین است واژه های اروپایی، مانند: ارداً، تلفوناً،
تلگرافاً، متداً و ...

در باره این گونه واژه ها، آنچه برابر فارسی دارند، برابرها
را بکار باید برد چون: ارداً: دستوری و فرمانی - متداً: روشنی و
روندي ...

و آنچه برابر فارسی ندارند بجای تنوین «ی» به پایان واژه
افزو ده باید کرد، چون: تلفوناً: تلفونی - تلگرافاً: تلگرافی ...
وبدینسان است واژه های یونانی، چون: قانوناً، قرطاساً،

در زودگاه می توان واژه های بیگانه را کنار گذاشت و سیمای این
زبان را بروزگار دیرین باز گرداند.

بابرسی کوتاه در سخن فارسی چنین بهره گیری می شود که
کنار گذاشتن واژه های بیگانه بسیار آسان است و با برداشتن چند گام
استوار بدين آرمان می توان دست یافت، آن چند گام چنین است:
۱- بسیاری از واژه های تازی، بیهو و د در زبان فارسی بکار
می روند و چنانکه از گفته ها و نوشته ها انداخته شوند هیچ گونه
نارسایی به سخن روی نمی آورد، مانند: با وجود آنکه چندین
بار گفته ام: با آنکه چندین بار گفته ام - همچنانکه قبلاً (سابقاً، فوقاً)
گفته و نوشته شده است: همچنانکه گفته و نوشته شده است - از نقطه
نظر میهن دوستی: از نظر میهن دوستی - با آنکه تلاش بسیار شد معدلك
(معهداً، مع الوصف) کامیابی بدست نیامد: با آنکه تلاش بسیار
شد کامیابی بدست نیامد - در سن بیست سالگی دانش آموزی
را آغاز نمود: در بیست سالگی دانش آموزی را آغاز نمود -
بنابرداشته تواريخ مدت ۸۵ سال زندگی کرد: بنوشته تواريخ ۸۵
سال زندگی کرد - در جهان هیچ چیز پایدار باقی نمی ماند: در
جهان هیچ چیز پایدار نمی ماند - ساختمان چندین دبستان و بهبود
برنامه های آموزشی از جمله کارهای ارزنده اوست: ساختمان
چندین دبستان و بهبود برنامه آموزشی از کارهای اوست: چنانکه
امید می رفت کما کان در جای خود ماندگار شد - چنانکه امید
می رفت در جای خود ماندگار شد - نامه را مستقیماً بدست وی رساند:

ناموساً ، و ...

۳ - پاره‌ای از واژه‌ها، با پیوندی نازبیا، از دو واژه تازی و پارسی پدید آمده‌اند، مانند، حسب الخواهش، حسب الفرمایش حسب الفرموده، دستورالعمل و ...، اینگونه واژه‌ها را با نهادن «ب» برسان از بند همبستگی با بیگانه رهایشان باید کرد، مانند: بخواهش، بفرمایش، بفرموده، بدستور و دستورو ...

۴ - تا جایی که شدنی است بجای واژه‌های تازی که با فارسی پیوند خورده‌اند واژه فارسی بکار رود، مانند: ادبیانه و اربیانه، فرهختانه - عارفانه و عاقلانه، بخردانه - عالمانه و فاضلانه، دانشمندانه - ماهرانه و حاذقانه، استادانه - مجللانه و محتشمانه، شکوهمندانه - فضلپرور و معارفپرور، دانشپرور و وفرهنگپرور - نفعپرست و وطنپرست، سودپرست و میهن پرست - حاجتمند و قدرتمند، نیازمند و نیرومند - جفاکار و طلبکار، ستمکار و بستانکار - علمدار و غمدار، پرچمدار و اندوهدار - فتنه‌انگیز و المانگیز، اشوبگر و اندوهگین - صبحگاه و ظهرگاه، پگاه و نیمروز ... و ... و ...

۵ - پاره‌ای از واژه‌ها که در فارسی و تازی، در نگارش همانند و در معنی یا گویش دوگونه‌اند، بشمار واژه بیگانه نمی‌آیند، مانند: تماشا (درپارسی نگاه کردن، در تازی تماشی راه رفتن) تبار (در فارسی دودمان، در تازی مرگ) جولان و دوران (در تازی بازیرج و - دو، در فارسی بالای پیش ج و - دو ... و بیک معنی) - زیل (در نازی سرگین، در فارسی

زرنگ).

زخ (در فارسی بازیر «ز» بمعنی بدخوی، در تازی بازیر «ز» بمعنی کینه و خشم) - زکی (در فارسی واژه‌آوایی است برای شکفتی، در تازی زکی بمعنی مرد پاک و پاکیزه، وزکیه بمعنی زن پاک و پاکیزه) - غرور (درپارسی خود پسندی، در تازی فریفتن). - کودن (در پارسی تبل و ندادن، در تازی یابو و فیل) -

مولی (در تازی: سرور و بزرگوار، در فارسی ملا: اخوند فرهیخته) واله (در پارسی ناز و کرشمه، در تازی شیفته و شیدا) و ... و ...

۶ - برای هروایه تازی سه واژه تکی آورده شده است زیرا اگر بجای سودمندی، نیکخواهی، بهریابی در برابر «مصلحه» به گزاره و کناره نویسی پرداخته می‌شد و نوشته می‌آمد: مصلحه = بروای سود و بهره‌کاری انجام دادن کار به درازه گویی می‌کشید و ما بر آن سریم که، در کوتاه سخن، برای هر واژه تازی را، شسته و رفته، کنارش بنهیم که به آسانی بکار رود و بهره‌گیرندگان را برای واژه سازی چهارگرفتاری تازه نکند.

۷ - در براگزینی، پایه گزینش بر ۳ واژه استوار گردیده است و این بدان روی نیست که یک واژه تازی، تنها، سه برابر فارسی دارد، برای نمونه، برای «مصطفربا» اشتفتگی، دلشورگی، دلواپسی، دلهرگی، سراسمیگی است ولی بیش از سه واژه آورده نشده است.

۸ - ایرانیان، از ریشه پاره‌ای از واژه‌های تازی واژه‌هایی ساخته‌اند، که کزچه برای تازیان نا آشناست، ولی در این «واژه‌نامه»

«هرگز» و «هیچگاه» برای «ابداً» و «اصلاً» گزینش یافته است که هریک در جای خود گذاشته شود.

پ - از یک واژه برابر بچندگونه بهره بری می توان نمود، برای نمونه :

برابر «استحقاقاً» ، «بشايستگی» و «بسزاواری» و «درخوری» است از این سه واژه برابر برای «استحقاق» شایستگی و سزاواری و درخوری و برای «مستحق» شایسته ، سزاوار و درخور رامی توان برگزید همچنین برابر «اختلاطاً» «آمیختگی» و «درهمربختگی» است از «آمیختن» و «در همربختن» برای اختلاط ، خلط و مخلوط جانشین های فارسی می توان ساخت ، و بدینگونه اند پاره ای از این واژه ها :

نهان و درون دربرابر باطن و بطن از باطنان ، همگونه و همسان برای شبیه و مشابه از تشابهاً ، دلسوزی و مهربانی بجای رحم و ترحم از ترحماً ، خجستگی و فرخندگی برابر با تبرک و تیمن و خجسته و فرخنده برابر بامبارک و میمون از تبرکاً و تیمناً ... و ...

ت - برخی از واژه های تازی دارای معنی همانند ازینروی از برابرهای فارسی که برای یک واژه های برگزیده شده است برای چندین واژه تازی بهره وری می توان کرد ، چون :
بالاجبار : اجباراً ، مجبوراً . بالاجتماع : اجتماعاً ، اجماعاً .
بالاخص : اختصاصاً ، مخصوصاً . بالاکراه : کراهه ، کرها .
بالضروره : ضرورة ، لزوماً . بالطبع : طبعاً ، طبیعة . بالمال : مالاً ،

به شماره واژه های تازی آمده است ، مانند : فلاکت فلاکة مفلوکاً ، نراکت نراکة ، هلاکت هلاکة

۹ - واژه های تازی «باب مقاوله» در زبان تازیان نمودار آنست که دو تن کاری را انجام دهند چون «ملاطفه» که دو کس بیکدیگر مهربانی کنند ولی در فارسی ، بیشتر نمایانگر آنست که کاری را یک تن انجام دهد ، از پنزوی مکافحت و کشف ، ملاطفت و لطف ، مناقصت و نقص ، مناقصت و نقض و ... و ... یک معنی دارند و بهمین گونه در برابر گذاری بهره وری شده است .

۱۰ - از برابرهایی که در این «واژه نامه» آمده است بگونه های زیر بهره وری می توان کرد :

الف - بسیاری از واژه های تازی که در زبان فارسی بکار می روند معنی بنیادی خود را از دست داده اند از پنزوی در گزینش واژه های برابر نگرش به معنی واژه در زبان فارسی است نه در زبان تازی ، برای نمونه : در زبان تازی «ابداً» همتای «دائماً» است بمعنی همواره ، پیوسته و همیشه و در زبان فارسی همتای «اصلاً» است بمعنی هرگز ، بهیچروی ، هیچگاه ... و ...

ب - برای پاره ای از واژه های تازی چند واژه برابر آورده شده است که فرخور هرسخن و در خور هر فراز بکار رود ، چون : «رفته رفته» «کم کم» و «اندک اندک» برای «متدرجاً» برگزیده شده است ، هر کجا نیاز بود از نخستین و در دیگر جای از دومی و سومی بهره وری شود .

«اکنون» «اینک» و «هم اکنون» برای «عجاله» و «بهیچروی»

نهاية - بالنتيجه : نتيجة ، غاية - على الاتصال : اتصالا ، متصل -
على الاصول : اصلا ، اصولا - على الخصوص : اختصاصا ، خصوصا ،
مخصوصا - على الدوام : دائما - على الظاهر : ظاهرا - في الحال :
آنا - في الحقيقة : حقا ، حقيقة - في الفور : فورا - في المثل : مثلا
في المجلس : حضورا - في الواقع : واقعا و ... و
و از پیوند با پسوند فارسی چون:

جسورانه : جسارة ، حریصانه : حریصا ، مایوسانه : مایوسا ،
متواضعانه : متواضعا ، محترمانه : محترما ، مضطربانه : مضطربا ،
مظفرانه : مظفرآ ، مفتضحانه : مفتضحا ، ملتهبانه : ملتهبا ... و

ث - از برخی از واژه‌های تازی ، در زبان فارسی ، بنادرست
بهره‌وری می‌گردد ، در این واژه‌نامه سیمای نادرست واژه‌آورده
شده است ، چون اغلبآ ، اقلآ ، اکثرآ ، سایرآ ، سایر و ... و
اگرچه دستکاری ایرانیان ، اینگونه واژه‌ها را دگرگونه کرده
است ولی چون بوی بیگانه می‌دهد برابرها فارسی برای آنان
برگزیده شده است.

ج - در پاره‌ای از برابرها فارسی ، «ب» از آغاز یا «ی»
از پیان واژه‌اند انداخته شده است ، مانند:
خاضعاً که بجای بفروتنی ، فروتنی - سلامة که بجای
بنادرستی ، تندرستی - صائمآ که بجای بروزه داری ، روزی داری
صعباً که بجای بدشواری ، دشواری - رتبة که بجای پایگاهی ،
پایگاه - واضحآ که بجای روشنی ، روشن ... آورده شده است

چ - برخی از واژه‌های تنوینی همراهش ، مانند : مقارناً ،
مقارنة - مكسرآ ، مكسورة - ملازمآ ، ملازمة - ملبساً ، ملبوساً -
نادماً ، ندامة و ... و ... که در زبان فارسی در معانی گوناگون
بکار می‌رond ، در این واژه‌نامه ، جدا آورده شده است
ح - در نگارش واژه‌های تنوینی گاه از روشن تازیان دنبال
شده است بدینسان :

واژه‌هایی که به همراه پایان می‌پذیرند با نهادن الف در پایان
واژه و گذاردن دو سرکثر روی الف منون گردیده‌اند ، مانند : شيئاً
جزءآ ، ولی همراه در میان واژه به «ی» بر گردانده شده است ؛ مانند:
بداءة - بدایة ، کفاءة کفایة
«ت» پایان واژه اگر از ریشه واژه است «الف» به ان افزوده
شده است و اگر «ت» از ریشه واژه نیست روی آن دو سرکثر نهاده
و منون شده است ، مانند موقتاً ، ندرة ، نسبة
واژه‌هایی که به «ی» پایان می‌پذیرند به گونه تازیان منون
شده‌اند ، مانند معنیًّا ، مفتریًّا .
فزون بر آنچه گفته شد ، نیاز به بیاد آوری است که :

۱ - بی گمان ، با بکار بستن این انگاره‌ها ، باز هم ، تک و
توك واژه‌هایی یافت می‌شوند که برابرها خود نمی‌خوانند
از یزروی برای اینگونه واژه‌ها در پی برابرها هماهنگ و جور
باید بود

۲ - گذشته از این ، اگر برای بکار بستن واژه‌های فارسی
شوری در سر و سوزی در دل نباشد کاری از پیش نمی‌رود ، برای

نمونه این دو فراز :

چون طبق تحقیقاتی که مکرداً بعمل آمده است آقای...
کما فی السابق همه روزه تا خیر ورود دار کما کان از قبول و ظائف
مشکل اداری تعلل می ورزد و طفره می رود بنابراین این اداره
لاعلاح ، از ادامه اشتراک مساعی با مشارالیه معذور است ...
چون با بررسی های پیاپی که شده است آقای... مانند گذشته
دیر می آید و همچنان از پذیرش کارهای دشوار اداری کوتاهی و
شاخه خالی می کند ناگزیر ، این سازمان از همکاری بیش از این
با وی پوش می خواهد ...

نمایانگریک اندیشه اند ولی فراز نخست بیست و یک واژه تازی
دارد و فراز دوم یک واژه پس با کمک کم یا بی کمک
واژه تازی می توان اندیشه را گویان و شکوفان ساخت
ازینروی هرنویسنده ، سر اینده و سخنور باید بخواهد که اندیشه
خود را در انگاره های فارسی بریزد نه تازی ، اگر چنین شود بی
گمان بسیاری از واژه های تازی کنار می روند و واژه های فارسی
جانشین آنان می شوند و بدینگونه آرایش و پیرایش زبان از مرز
گفت و شنود بیرون می آید و گسترش سخن فارسی را هی نو در
بیش می گیرد

بیگانه تر از بیگانه ...

برتر از واژه های باتنوین و بی تنوین ، واژه هایی است که
تازی^۱ شده و به ریخت واژه های تازی در آمده است . شماره
اینگونه واژه ها در زبان فارسی کم نیست و شکفت آور آنکه بیشتر
آنان واژه هایی هستند که به دیار تازیان رفته و پس از گشت و
گذار ، با رنگ و ریخت دگر گونه ، به سرزمین ایران باز گشته اند
بی گمان ، اگر روزی برای پالکسازی زبان فارسی جنبشی
آغاز گردد ، پس از کنار گذاشتن واژه های منون ، به سراغ اینگونه
واژه ها که بر استی «بیگانه تر از بیگانه اند» باید رفت و لباس تازی
از بر آنها باید گرفت .

تازیان ، از دیرگاه ، برای ساخت «نام واژه» و «کارواژه»^۲
از زبان دیگران و همچنین برای تازی کردن واژه های بیگانه
انگاره هایی داشته اند ، که بیش از آنکه زبان تازی زبان دین و
دانش شود ، بکار می رفته است .

در آن هنگام که اسلام پدید آمد ، تازیان از دانش های

همچنان پایدار ماند و هنوز هم سرگرمی بزرگی برای دانشمندان تازی است.

هنگامی که «اسلام» آشکار گردید، تازیان از دانش، هیچ نداشتند، ازینروی در برابر کشورهای چین، هند، ایران، روم و مصر که از فرهنگی ژرف برخوردار بودند دستخوش کمبود و نارسایی شدند و بنای اسلام دانشمندان کشورهای گشوده را برا آن داشتند که نوشههای یونانیان و ایرانیان را که پارهای از سریانی و هندی گرفته شده بود به تازی برگردانند و برای اسلام، فرهنگی بنام «فرهنگ اسلامی» پدید آورند.

بدینگونه، زبان تازی که تازه از گرددشت و بیابان در آمد و زبان دین^۱ شده بود رنگ علمی بخود گرفت و زبان «دین و دانش» گردید.

یورش واژه‌های فارسی، یونانی، سریانی، هندی و عربی به زبان تازی، به انگاره‌های «تازی نمایی»^۲ و ساخت «نام واژه» و «کارواژه» سیمایی تازه بخشید و تازیان را بر آن داشت که برای از میان بودن نارسایی زبان خود، در پذیرش پارهای ازوواژه‌های بیگانه، ازانگاره‌ها بگذرند و به گفته «رهبران^۳ واژه» روی آورند گذشته از اینگونه واژه‌ها که پذیرش آن در زبان تازی برآینی استوار نیست و، تنها، به گفته رهبران واژه بنیاد گرفته است گونه‌های دیگر واژه پذیری تازیان بدینسان است:

۱ - درنگارش واژه دگر گونی پدید می‌آورند، برای نمونه، چون «ت» و «س» را با آوای سنجین بکار می‌برند ناگزیر این دو

گوناگون، تنها با «سرایندگی» آشنا بودند و داشتن کنایه، تمثیل، استعاره، قلب، ابدال، تقدیم، تاخیر، اختلاس حرکت در کلام، تخفیف کلمه به حذف و . . . را در سخن بالاترین برتری می‌شمارند و بهمین دلخوش بودند.

گویش‌های گوناگون که در میان دسته‌ها و گروههای مردم یافت می‌شد چند تیرگی چشمگیر در زبان تازی پدید آورده بود به گونه‌ای که گاه مایه نازش^۴ و بالش می‌گردید و گروهی خود را، بداعتن گویشی رساتر، برتر از گروه دیگر می‌خواندند.

بگفته دانشمندان تازی، چندتیرگی در گویش‌های ابدال، ادغام و اعراب، اماله و تفحیم، جمع، حرکات، حروف صحیح و علیل، تذکیر و تائیث، تضاد، زیادت، وقف و همزه استوار بوده است.

این چند گونگی در گویش‌ها، انگیزه رستاخیزی نوین، بهنگام پیدایش اسلام، گردید و تازیان را بر آن داشت که یکی از گویش‌ها را، بنام رساترین و برترین گویش، پذیرند و انگاره و سنجه زبان تازی نمایند.

چون پیامبر اسلام از میان مردم «قریش» و «قرآن» به زبان آن گروه بود ازینروی گویش قریش و گویش‌های همگونه آن مانند گویش اسد، تمیم و هذیل شالوده بهبودی زبان تازی شد و «قرآن» برترین سخن گردید.

اگرچه، بدینگونه، انبوی از دشواریهای زبان تازی از میان رفت ولی دشواری بزرگ «کلام واضح، مشکل و مشتبه»

۳ - پاره‌ای از حرف‌ها و داژ‌های فارسی بگونه زیر به تازی بر می‌گردند :

الف : به «ع» بر می‌گردد، چون : ارابه عربابه ، اراده عراده، اوگ عوج

پ : به «ب» و «ف» بر می‌گردد ، چون : پادزه ر بادزه ر پنجره بنجره ، پرگار بر کار و فر کار، پسته فستق، پور فور

ت : به «ث»، «د» و «ش» بر می‌گردد، چون: توت توٹ، تختدار دخدا، تهم شهم

ث به «ت» بر می‌گردد، چون ترید، ثرید

ج : به «ش» ، «ق» ، و «گ» بر می‌گردد ، چون : جارو شاروف، ساروج ساروق ، کوشک جوسق ، گوهر جوهر

چ : به «اس» ، «ج» ، «ش» و «ص» بر می‌گردد چون : چهار استار ، چهار جهار ، چاکر شاکر ، چنار صنار

خ : به «ح» و «ك» بر می‌گردد ، چون : خورپای حریاء ، خوره کوره

۵ : به «ذ»، «ض» و «ط» بر می‌گردد، چون: سنباده سنبادج ، اژی دهák ضحاک، بادیه باطیه

ژ : به «ج» و «ز» بر می‌گردد ، چون : ژنگویر زنجیل ، ارزن ارزن

س : به «ز» و «ط» بر می‌گردد ، چون . رسته رزدق ، سرپوش طربوش

ش: به «س» بر می‌گردد، چون: ابریشم ابریشم ، نشت طست

را «ط» و «ص» می‌نویستند، مانند : اصطخر (استخر)، اصطهبانات (استهبانات)، اناطول (اناتول)، ایطالی (ایتالی)، پطرس (پرس) صد (سد) ، صومالی (صومالی) ، طبرزین (تبرزین) ، طبس (تبس)، طراز (تراز) ، طناز (تن ناز) ، طوس (توس)، طومار (تومار)، طهران (تهران) ، طهماسب (تهماسب) ، طهمورث (تهمورس)، طیسفون (تیسفون) ، لاطین (لاتین) .

در زبان فارسی ا ، ع - ت ، ط - ث ، س ، ص - ح ، ه - ذ ، ز ، ض ، ظ ، غ ، ق - از يك آواي برخوردارند ، از يزروي «ذليل ، زليل ، ضليل ، ظليل» و «ثم ، سم ، صم» بيك آهنگ خوانده می‌شود : Som, Zalil

ولي تازیان که پای بند «تجوید» و در گیر آواهای نایی ، دهانی ، دندانی و دستخوش آهنگ اشکار و نهان هستند «ذ ، ز ، ض ، ظ ، و «ث ، س ، ص» را در هر يك از واژه‌ها به آهنگی می‌خوانند که ، با آنکه نگارش آن به الفبای ^۸ لاتین نه آسان است و نه درست ، نزد يك بدین سیماست :

Soum' Som, Thom, Zouilil, Zoelil, Thalil, Zalil
 ۲ - در زبان تازی ، واژه باسکون آغاز نمی‌گردد و واژه‌های ابتداء بساکن همزه بخود می‌گیرند مانند : Smith, Platon سپهان ، سپرک ، ستون که افلاطون ، اسمیث ، اصفهان ، استبرق ؛ اسطون می‌خوانند^۹

در زبان فارسی ، واژه‌های لاتین ابتداء به ساکن ، پاره‌ای به روش تازیان و برخی به روش اروپاییان نوشته و خوانده می‌شود

به «د» برمی گردد، چون: Olympiade الومفیدا، مادی Medie
 E : در آغاز واژه به «أ» و در میان واژه به «ا» برمی گردد و
 در میان واژه «ی» و در پایان واژه «ا» یا «۵» نوشته می شود،
 چون: Empedocles انباذقلس، Messene مسانا، Cretes اقیریطش
 قلا و فطره، Europe اوروفا Cleopatre
 Eu : در نزد تازیان آهنگ^{۱۲} «O» می دهد و چنانکه در میان
 واژه باشد «و» می نویستند، چون: Eustate اسطات، Enclide اقلیدس،
 Theuthron طوثرن

Geographhe G : به «ج» و «غ»، «ق» و «ك» برمی گردد، چون:
 جاوغرافیا (جغرافیا)، Galatia غالاطیا، Gados قادس،
 کند فری Goudofroy

H : در برگردان واژه های یونانی گاه آوای خود را
 ازدست می دهد، چون: Homere او میروس، Hippocrate ابقراط،
 Hadrianus ادريانوس و گاه با آوای بنیادی بکار می رود، چون:
 Hercule هرقل، Herodote هیرودت

J : در پاره ای از واژه هامی افتاد، چون: Jamblichut املیخوس
 Julianus و در برخی از واژه ها به «ی» برگردانده می شود، چون:
 يولیانس

P : به نزدیکترین واژه برمی گردد و بیشتر بر جای «ب» و
 «ف» می نشیند، چون: Empedocle انباذقلس، Alpes الفس

Q : در واژه های یونانی آوای (Ku) و در واژه های لاتین آوای
 مانند «C» دارد و در زبان تازی آوای «ق» بخود میگیرد، چون:
 Quintus

ک : به «خ» و «ق» برمی گردد، چون، کندک خندق، دمک دمک
 سک : به «ج»، «ط»، «ق»، «ك» و «ي» برمی گردد، چون:
 گران جرجان، گالش طالش، شاپور گان شابور قان، گنج گنر، آذر گون آذریون.
 L : به «أ» و «ع» برمی گردد، چون: لنگرانجر، لشکر عسکر
 و : به «ب» و «ف» برمی گردد، چون: اوستا ابستاق، اوستا افستا
 ۵ : به «ج»، «ق» و «ان» برمی گردد، چون: بابونه بابونج، رمه رمه، تابه طاجن
 ۴ - پاره ای از واژه های فارسی در انگاره های تازی، کار
 واژه « فعل» می شوند، چون باس از بو سیدن، جاش از جوشیدن،
 دهقة از دهگانی، دهش از دهش، کاش از کوشیدن، کهرب از
 کهربا، مرزبه از مرزبان.

۵ - برخی از واژه های یونانی، لاتین^{۱۰}، هند و اروپایی، با
 دگر گونی در آهنگ و نگارش، تازی می شوند، بدینسان:
 A : به «أ»، «ا» و «ع» برمی گردد، چون: Aelianus الیانوس
 Autolycus اطولوقس، Ascolon عسقلان، Abbas عباس^{۱۱}

C : به «ق» برمی گردد، چون Ancyre انقره، Cos قوس
 Ch : به «خ» و «ك» برمی گردد، چون Chios خیوس
 کرسیفون Chrysippe

D : در واژه های یونانی به «ذ» و در واژه های لاتین و هند و اروپایی

قنطوس، Cyzique قوزیقس
Apomia فامیه، Fpiscopus اسقف (دروازه نخست A و در
واژه دوم Epi افتاده است).

Helenium الایون، Cirsium قرسیون (درنوشتن و خواندن
دووازه UM به ON برگردانده شده است).

* * *
از بررسی چگونگی تازی کردن واژه‌ها چنین بهره‌گیری
می‌شود:

الف - تازیان، آهنگ و سیمای واژه را دگرگونه می‌کنند
واز واژه بنیادی، واژه‌ای که به زبان آنان نزدیکتر است می‌سازند،
مانند: «بسیس» و «بسابس» که از «بس» فارسی گرفته شده است
و بجای دروغ، ژاژخایی و چرندگوبی بکار می‌رود
ب - گاه، واژه‌های تازی شده معنی خود را از دست میدهد،
مانند «بدرهه» که در فارسی معنی راهنمایی است ولی تازیان
آنرا «بدرقه» کرده و در کنار «مشایعت» گذاشته‌اند

پ - چون رسم خط زبان‌های فارسی و تازی همسان و
همگونه‌اند بسیاری از نام‌های فارسی، با دگرگونی در نگارش،
در زبان تازی بکار می‌روند، مانند: «استهبانات»، «تبس» و
«توس» که اصطهبانات، طبس و طوس نوشته می‌شود
ت - اگر در زبان فارسی به بهره‌وری از نام‌های یونانی، لاتین
واروپایی نیاز باشد گرفتن اینگونه واژه‌ها از زبان بنیادی، به سیمای
راستین واژه نزدیکتر است تا بهره‌مندی از واژه‌های تازی شده،^{۱۴} زیرا،
همچنانکه گفته شد، تازیان در واژه‌های بیگانه دستکاری بسیار
می‌کنند و واژه را از ریخت بنیادی می‌اندازند، برای نمونه

S : گاه به آوای «ز»، «ش» و «ص» برمی‌گردد، چون:
Leptes لبطش، Sclave صقلاب Mysie موزیا
T : بیشتر گاه، آوای «ط» می‌دهد، چون: Beotie باوطیا، galatiae غالاطیا

Th : آوای «ث» می‌دهد چون: Thales ثالس، Themistius تمیستیوس، و چنانکه S «پیش از آن باشد آواز «ط» می‌دهد، چون: Eusthene بورسطانس Eusthate اسطات، Novatus اسفسیانوس، Vesposianus ناباطس، Valerianus والاریانوس

X : آوای «اکس» یا «اقس» می‌دهد، چون: Anaxagores انکسا غورس، Dux دوقس
Y : مانند u و Ou آوای O می‌دهد و در برگردان
واژه، به سیمای «و» نشان داده می‌شود، چون: Lycie لوقيا، Sibylla سیبولا

تازیان در برگردان واژه‌های یونانی، لاتین و هندواروپایی،
برای سادگی^{۱۳} در گویش، در آغاز و پایان واژه دستکاری می‌کنند
و داشت حرف نخست را می‌اندازند و UM را به آوای ON می‌نویسند
و می‌خوانند: چون:

- ۱ - واژه‌های معرب Moarrab یا معرب «دخیل» می‌گویند. ۲ - اسم ۳ - فعل
 ۴ - مفاخره قبائل عرب به بلاغت
 ۵ - در دوران اموی و عباسی سیاست از دین جدانبو و خلفای اسلامی در سایه «دین» کشورداری می‌نمودند و آنان را امیر المؤمنین و پیشوای مسلمانان می‌خوانندند ۶ - تعریب
 ۷ - **ائمه‌اللغة**، «لت» نزد تازیان برابر با «زبان» و پیش ایرانیان برابر با «واژه» است.
 ۸ - پاره‌ای از زبانهای اروپایی، چون انگلیسی، که برای هر یک از بخش‌های سه گانه زبان: بخش پیشین [Tongue Frant]، بخش میانه [Tongue Center] و بخش پسین [Tongue Back] آواهای بلند، کوتاه و میانه‌دار و بهتر از زبان فارسی که از نگونه آواها تهی است می‌توانند واژه‌های تازی را به الفبای لاتین برگردانند و بر زبان آورند
 ۹ - واژه‌های «ابتداء به ماقن» در فارسی کهن و فارسی میانه کم و بیش بکار می‌رفته است ولی رفته رفته با نهادن «ا» در آغاز پاره‌ای از آنان از سنگینی واژه کاسته شده است، مانند: سترون استرون، متھیدن استھیدن پرغم اسپرغم
 ۱۰ - هم اکنون، لاتین زبان کلیساي کاتولیک و یونانی زبان کلیساي ارتودکس وهند و اروپایی ریشه زبان‌های فارسی، هندی و پاره‌ای از زبانهای اروپایی است

۱۱ - در زبان یونانی و لاتین بمعنی «پیشوای رهبانان» و «پدر بزرگ» است، این واژه در آرامی Abba و در انگلوساکسن Abbot است، «اب» تازی بمعنی «پدر» از این واژه گرفته شده است. واژه «عباس» نخست در «بنی اسد» بکار می‌رود سپس در گویش گروههای دیگر چون «قریش» می‌آید و در زبان تازی، همگانی می‌شود

Bazin **Thessalonique** بزرگترین شهر یونان در نزد ایرانیان «سالونیک» است و تازیان آنرا «صلونیقی» می‌گویند، جزیره Crete را ایرانیان «کرت» و تازیان «اقریطش» می‌نویسند و می‌خوانند، Cleopatre شهبانوی مصر را ایرانیان «کلوپاترا» و تازیان «قلاو فطره» می‌شناسند، Pericles سردار نامی یونان نزد ایرانیان «پریکلس» و پیش تازیان «افرقلس» است، Sicile آیتالیا و Norvege اسکاندیناوی را ایرانیان «سیسیل» و «نروژ» و تازیان «صقلیه» و «نرباغه» می‌خوانند.

Azinoi **ازینروی** درست نیست واژه‌هایی که تازیان از دیگران گرفته‌اند یا واژه‌هایی که از زبان فارسی به زبان تازی رفته و با رنگ و ریخت دگرگونه دوباره به زبان فارسی بازگشته است، با سیمای تازی^{۱۰} شده، در زبان فارسی بکار روندو برای فارسی کردن آنان هیچگونه تلاش و کوشش نشود اینگونه واژه‌ها، که بر استی، بیگانه‌تر از بیگانه‌اند باید به سیمای نخست بازگردد و نشانه‌های تازیگری از رخساره‌شان زدوده شود و چهره راستین و نخستین آنان شکوفان گردد

انگیزه آنکه «عباس» برابر با «اخمو» و «ترش روی» است اینستکه «پیشوای رهبانان» و «رهبران دیر» هنگامی که درمیان مردم آشکار می شدند خود را می گرفتند و گره پیشانی می انداختند و روحی ترش می کردند ازین روی این واژه یونانی به جای «بسیار ترش روی» بکار می رود و چندین واژه از آن ساخته می شود و یکی از سورقرآن نام «عبس» می گیرد... عبس و تولی..

۱۲ - بگفته تازیان: همزه مضموم.

۱۳ - این روش، درباره واژه های تازی هم انجام می گردد، مانند اناس که همزه آن می افتد و ناس نوشه و خوانده می شود

۱۴ - بارهای ازواژه های دست دوم که از تازیان به ایرانیان رسیده است و با واژه های بنیادی کمتر همگونگی دارد چنین است:

پلاتون	Platon	فلاطون
امپدکلس	Empedocles	انبدقلس
هیپوکرات	Hippocrate	پتراط
دبوزن	Diogene	دیوجانس
تریپولی	Tripolis	طرابلس
هراکلمن	Heracles	هرقل

۱۵ - بارهای از واژه های فارسی که به تجد و حجاز رفته و با جامه تازی به ایران باز گشته است چنین است:

ابوذرجمهر، بوذرجمهر (بزرگمهر)، درب (در)، جوهر (گوهر)، طنبور (تنبور)، طنطنه (تنتنه)، طینین (تنن)، قابوس (کاووس)، لجام (لگام)

درمیان این گونه واژه ها، واژه هایی یافت می شود که در آغاز با پساوند «کان» و «گرد» بوده است و در دوران تازیگرایی به «جان»، «قان» و «جرد» برگشته است، برخی از این واژه ها را در سده های گذشته به ریخت پیشین برگردانده اند، مانند: جرجان، گرگان، سمنقان سمنگان دستجرد دستگرد، و بسیاری از آنان بهمان سیما به جای مانده اند، چون: آذربایجان، برآذجان، رفستجان سیرجان: هندیجان، دهقان، دیلمقان، زرقان، طالقان، بروجرد، راهجرد و... و...

برای آنکه آرایش و پیرایش زبان فارسی با پیروزی همراه باشد به دوراه باید رفت:
نخست آنکه، برای «برابر گزینی» واژه های تازی چشم براه تلاش دیگران نبود و کوشش نمود که، در خور چیرگی در زبان، واژه های دست نخورده فارسی را از گوش و کنار دره ها، کوهپایه ها، روستاهها و از دل کلبه ها، چپرها و از زبان روستاییان و بزرگران برون آورد و جای واژه های تازی نشاند.
این کار، به تنها بی، از دست گروهی ویژه که در جایی بنشینند و با پناه بردن به فرهنگ نامه ها آهنگ گزینش برابر های فارسی نمایند
بر نمی آید، برای نمونه:
برای «صوت» و «صدرا»، آواز، آوای و آهنگ برگزیده شده است، از این برابرها بدینگونه:
به جای لغات صوتی از «واژه های آوایی» و به جای صوت خوش از «آواز خوش» و به جای صدای موسیقی، از «آهنگ

گذشته ازین، چه می شود اگر زبان فارسی هم، مانند زبان-
های دیگر، برای گفتن و رساندن یک اندیشه چندین واژه داشته
باشد؟

مگر تازیان که برای نمایاندن «شتر» نزدیک به ۸۵ واژه و
برای گفتن «بیدرنگ» بیش از ۱۴ واژه همتا دارند برای گزینش
واژه، دفتر و دستک و پس برو پیش بیا داشته‌اند، از دل دشت
برخاسته‌اند و ازو اژدهای آوای بیش از هشت هزار^۳ واژه بنیادی
و نزدیک به نود و پنج هزار واژه شاخه‌ای ساخته‌اند
از واژه‌هایی که این دشت نشینان بیابان گرد ساخته‌اند آنچه
«مردم پذیر» و «همه پستن» بوده است مانده است و آنچه به پسند
مردم نمی‌آمده است برباد رفته است.

شیفتگان گسترش زبان فارسی هم باید چنین کنند، برای هر
اندیشه چندین واژه برگزینند و در دسترس همگان بگذارند تا هر
که هرچه می‌پسندد بکار برد و بدینگونه، در کوتاه‌گاه، روشن می‌شود
کدام واژه ماندنی است و کدام واژه رفتی... ماندنی‌ها به
فرهنگ‌ها می‌آیند و رفتی‌ها به آمرزش...

ناگفته نماند که هیچگاه زبان فارسی، چون امروز دستخوش
آشتفتگی نبوده است، از سویی گروهی که «شیفتگان» پیشاپیش آنانند
در پی آنند که این زبان را از آلودگی واژه‌های ترکی و تازی پاک
کنند و از سوی دیگر انبوهی که «غرب‌زدگان» از آنند بر سر آنند که با
واژه‌های فرنگی این زبان را بیالایند.

سرانجام زور کدام می‌چربد و کدامیک در این راه زودتر به

موسیقی‌بهره‌وری می‌توان نمود ولی برای «صداش کن» هیچیک
از این برابرها نه درستند نه دلنشیں...

به سرزمین فارس و دلان‌های کوهستان زاکروس، و به
دشت تاکستان و گرگان، و به روستای الموت و شهر دزفول باید
رفت تا برابر «صدا» را یافت

مردم این سرزمین‌ها بی‌آنکه دست بدامن واژه تازی بزنند
واژه فارسی بکار می‌برند، بدینگونه:
روستاییان که کیلویه و بویر احمد می‌گویند: جارش بزن
مردم تاکستان می‌گویند: گوریش بزن

دشت نشینان گرگان می‌گویند: وانگ هگان
کوهپایه نشینان الموت می‌گویند: دادش بزن
مردم دزفول می‌گویند: بانگش کن

بدینسان از گوش و کنار کشور و از زبان مردم شهر و روستا
واژه‌های: جار، گوری^۱، داد، بانک و وانگ برای برابری با «صدا»
و «صوت» بدست می‌آید و پنج واژه برو اژدهای پیشین افزوده می‌شود.
ازینروی از گویش مردم پاک نهاد روستاهای و زبان پاکیزه
آنان در «برابر گزینی» واژه‌های بیکانه بهره‌مند باید شد و بیشتر
واژه‌های فارسی را در زبان آنان جستجو باید کرد نه در دل فرهنگ‌ها
و واژه‌نامه‌ها...

بی‌گمان اگر واژه‌های فارسی که در گویش‌های گوناگون
و در زبان روستاییان سرزمین ایران است گردآوری^۲ و در زبان
شهری بکار بسته شود زبان پارسی یکی از گسترده‌ترین زبان‌های
گیتی خواهد شد.

واژه پدید می آورد

چهارمین انجمن بنام «انجمن واژه سازی» در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در دانشکده علوم اداری دانشگاه تهران برپا می شود و در دو سال ۴۷۵ واژه در زمینه نیازمندیهای اداری کشور برمی گزیند. پنجمین انجمن بنام «اصطلاحات علمی» در سال ۱۳۴۱ خورشیدی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران کار خود را آغاز می کند و در یک سال واندی نزدیک به ۲۲۰ واژه پدید می آورد که در نوشت و برگرداندن کتب فلسفی بکار می رود.

ششمین انجمن بنام «انجمن واژه های پزشکی» در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران برپا می شود و ۳۹۵ واژه در زمینه امور پزشکی برمی گزیند که در تدوین و تالیف کتب پزشکی بکار می رود، این انجمن بدنبال انجمنی که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی یک سال تلاش داشت و ۹۳ واژه آفریده بود کار خود را از سرمهی گیرد و هنوز هم برپاست.

هفتمین انجمن بنام «انجمن اصطلاحات فلسفی» در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در کمیسیون ملی یونسکو آغاز بکار می کند و تا کنون بیش از ۱۸۰ واژه در باره فلسفه برگزیده است که بکار می رود.

هشتمین انجمن بنام «شورای عالی تدوین فرهنگ نظامی» در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در ستاد بزرگ ارتش تاران برپا می شود و نزدیک به ۲۴۰ واژه در زمینه نیازمندیهای ارتش برمی گزیند. نهمین انجمن بنام «فرهنگستان ایران» در سال ۱۳۴۷ خورشیدی

پایان می رسد روشن نیست ولی ناگفته پیداست که شیفتگان زبان فارسی هر چه برسند فرنگی مابه ها پنه می کنند تلختر آنکه برخی از سازمان های دولتی، نه تنها در راه پاک سازی زبان فارسی گام برنمی دارند بلکه با بکاربردن واژه های فرنگی در درس تازه ای برای این زبان فراهم می آورند. برای نمونه، از پنجاه سال پیش تا کنون، برخی از سازمان های دولتی برای آرایش و پرایش زبان فارسی، انجمن های بسیار آراسته اند و تلاش فراوان نموده اند ولی بیش از آنچه آنان واژه های تازی و ترکی را از زبان فارسی دور کنند فرنگی مابه ها واژه های فرنگی را به زبان فارسی نزدیک و این زبان را آلوه کرده اند.

چون سخن از انجمن های واژه سازی به میان آمد بدنیست، از این تلاش، یادی بشود:

نخستین انجمن در سال ۱۳۵۳ خورشیدی در وزارت جنگ برپا می گردد و در ۴ ماه نزدیک به ۳۰۰ واژه در زمینه نیازمندیهای آرتش برمی گزیند.

دومین انجمن در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در دانشسرای عالی پدید می آید و در ۴ رشته: ریاضی، فیزیک و شیمی، طبیعی، و ادبیات و فلسفه کار خود را آغاز می کند و در ۸ سال نزدیک به ۳۰۰۰ واژه می آفیند که به پذیرش فرهنگستان ایران درمی آید.

سومین انجمن در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، هماهنگ با برگزاری جشن سیصد مین سال برپایی فرهنگستان فرانسه، گشایش می یابد و این همان «فرهنگستان ایران» است که ۱۸ سال کار می کند و ۳۶۱۵

زبان فارسی، اگر چه بگستردنگی دیگر زبان‌های پیوندی نیست ولی واژه‌های آن تکافوی گفتن و رسانیدن اندیشه‌ها را می‌کند و اگر گروهی بجای آنکه واژه‌هایی که نیاز دارند از لابلای گفت و شنود روزانه مردم گوش و کنار بدلست آورند به زبان تازی پناه می‌برند برای آنست که یافتن واژه‌های تازی آسانتر از پیدا کردن واژه‌های فارسی انجام می‌پذیرد و بدینگونه زودتر سروته «نوشته» و «گفته» بند می‌آید.

در گذشته که «هر که سخنی پیچیده‌تر دانشش بیشتر» بود نویسنده‌گان و سرایندگان می‌کوشیدند از هرچه روی زمین و توی هواست برای خودنمایی بهره‌وری کنند، گاه به «زیج» می‌نشستند که بر پیکر «مشتری» و «مریخ» بکوبند و دیگر گاه در «کشت» جای می‌گرفتند تا بر «زنارترسا» دست یابند، «حلقه درس» بر حدیث و تفسیر ایشان می‌افزود و «جمع درویشان» عرفان و تصوف آنان را جان می‌داد و بدینگونه آنچه از گوشه و کنار می‌یافتد بارزبان می‌کردند و برای آنکه دانش خویش را به رخ همترازان بکشند زبان ساده و بی‌آلایش فارسی را به پیچ و خم و چاله و چوله می‌انداختند.

در آن دوران، چون چاپ نبود، از هر کتاب و دیوان چند رونویس آماده می شد و میان بر جستگان مردم پخش می گردید و بیشتر «سر کردگان قوم» هم با آنکه کمتر چیزی سر درمی آوردند خود را از تنک و تونمی انداختند و به نشانه خورسندي سري می جنباندند و دستمزدی پخش و بار می کردند..

دروزارت فرهنگ و هنر کارخود را دوباره آغاز می کند و به گزینش و آفرینش واژه های تازه می پردازد.

در میان انجمن‌های «واژه‌سازی» نلاش فرهنگستان ایران بیش از دیگران بوده است و اگر این سازمان در سالهای آشفته ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ کار خود را دنبال می‌نمود بی‌گمان شماره واژه‌های برگزیده به یک برابر نیم تادوبراً برابر می‌رسید.

با اینهمه، مایه بسی شگفتی است که تلاش فرنگی‌ماهی‌ها، بیش از
انجمنهای واژه سازی بوده است و شماره واژه‌های فرنگی که در
۵۰ سال به سخن فارسی راه یافته است بیش از واژه‌های فارسی
است که انجمن‌ها برگزیده‌اند

دوم آنکه، هنوز گروهی از نویسندها، سرایندگان و سخنوران رویشان نمی‌شود در نوشته‌ها، سروده‌ها و گفته‌های خود واژه‌های فارسی را جانشین واژه‌های بیگانه کنند... برای نمونه بجای بغتة و غفلة ناگهانی و یکهو - تشویش و اضطراب دلشوره و دلهره - جلیل القدر و علیل المزاج بزرگوار و رنجور - حاجت و ضرورت نیاز و خواستاری - عمدآ و سهوا آگاهانه و نا آگاهانه مع الوصف و معدلك و معهذا ازینروی و بدینگونه و بدینروی ... بکاربرند، اینان ترس ازین دارند که نکند، بدینگونه، گردن بند دانش از گردنشان فروزید و کسی ایشان را به دانشمندی نشناسد و نستاید. این ستمی ناروا بر زبان فارسی است که پاره‌ای از نویسندها و سرایندگان برای آنکه کوره دانش خویش را به رخ بکشند از زبان مادری رخ برمی‌تابند و به زبان بیگانه روی می‌آورند.

بی‌گمان آن نوشته‌ها برای همگان نبود زیرا بیشتر مردم این سرزمین نه آنروز می‌توانستند و نه امروز می‌توانند ازو ازه‌های وابسته به ریزه‌کاریهای نجوم و هیات، دیر و کلیسا، تفسیر و حدیث، عرفان و تصوف سردرآورند.

نوشته‌ها و سرده‌ها، آنروز - با روش دستنویسی - برای تک و توک مردم و برجستگان این مرزو بوم آماده می‌گردید و امروز - با گسترش چاپ - برای خرد و کلان وهمه ایرانیان فراهم می‌شود، اگر آنروز در «فرهنگ برجستگان» دانش نمایی و بازی با ازه گرفتاری بار نمی‌آورد و گونه‌ای از هنرنمایی بشمار می‌رفت ولی امروز در «فرهنگ همگان» ازو ازه پردازی و پیچیده‌گویی مردم را از کتاب و کتابخوانی بیزار می‌کند.

ازینروی کنار گذاشتن ازو ازه‌های تازی از زبان فارسی گام نخستین این راه است و چه نیکوست که در این راه بدون بیم و ترس، گام برداشته شود و بجای ازو ازه‌های بیگانه و ازو ازه‌های فارسی بکار رود و آلایش و پیرایش این زبان دوشادوش گسترش آن، ژرفانه، انجام پذیرد.

- ۱ - رودکی و ازه «گوری» را در این سرده: گوری کنیم و پاده کشیم و بوبم شاد بوسمه دهیم بردو لبان بربوشان
برابر با «فریاد شادمانه» بکار برده است، در گویش تات «گوری»،
برابر با «صدای بلند» است.
- هم اکنون گویش «تات» و «تازه» در بارهای از شهرهای آذربایجان، تاجیکستان، تاکستان، کرمنیکان و بوین زهرای قزوین بکار می‌رود «تاجیک» یا «تازیک» وابسته به «تازه» است و گویش «تات» و «تازه» در سده‌های نخستین ایدایش اسلام زبان گفتگویی مردم ماواراء‌النهر، شمال خاوری و شمال باختری ایران بوده است
- ۲ - تاکنون ازو ازه‌های چندین گویش چون آشیانی، بویر احمدی، سمنانی، کردی، کرمنیکان، گیلکی گردآوری شده است ولی برای دستگذین و سرزبان انداختن آنان کوشش بیکیرانه بکار نرفته است.
- ۳ - ازو ازه‌های بنیادی زبان تازی که، بیشتر، از زبان مردم «حجاز» و «نجد» و گویش گروه «قریش»، «اسد»، «تیم» و «هدیل» گرفته شده است و بنام ازو «عرب مستعر به» خوانده می‌شود از بکاره و بیکاره «مستعمل و مهمل» چینی است:

	گونه ازو	بکاره (مستعمل)	بکاره (مهمل)	هردو
۷۵۰	دو دازی (ثنائی)	۲۶۱	۴۸۹	
۱۹۶۵۰	سه دازی (ثلاثی)	۱۵۳۸۱	۴۲۶۹	
۳۰۳۴۰۰	چهار دازی (رباعی)	۳۰۲۵۸۰	۸۲۰	
۶۳۷۵۶۰۰	پنج دازی (خمساً)	۶۳۷۵۵۸	۴۲	
۶۶۹۹۴۰۰	(روهیم)	۶۶۹۳۷۸۰	۵۶۲۰	

خلیل بن احمد فراهیدی در «العین» ازو ازه‌های بنیادی زبان تازی را می‌داند و از در گذشت وی (۱۷۰ هجری نبوی) تاکنون نزدیک به ۵۶۲۰ ازو ازه براین شماره افزوده شده و ازو ازه‌های بنیادی را به ۲۴۰۰ رسانده است.

پاره‌ای از زبانشناسان تازی، واژه‌هایی که پس از «بیبویه» و «فراهودی»
به واژه‌های تازی افزوده شده‌اند به شمار واژه‌های بنیادی نمی‌آورند.
گرفته شده از: التهدیب فی اصول التعریف
چاپ قاهره، سال ۱۳۴۲ ه ۱۹۲۳ م
نوشته: دکتر احمد بک عیسی

۴ - زبان‌های اشتقاقی و تصریفی یا Synthetic

یادگاری نازیبا...

واژه‌های تنویندار و اروپایی که در زبان فارسی بکار می‌رود،
بیشتر، یادگار دوران بازگشت یا رستاخیز ادبی ایران است.
در آغاز سده سیزدهم هجری، با استواری دوستی میان ایران
و پاره‌ای از کشورهای اروپایی چندگام برداشته می‌شود.
۱ - دانشجو به کشورهای فرانسه و انگلیس فرستاده می‌شود
۲ - روابط بازرگانی ایران و اروپا رو به گسترش می‌نهد
۳ - ارتش، با ساز و برگ اروپایی آراسته می‌گردد
۴ - روش اداری کشور فرانسه در ساختمان سازمان‌های اداری
و نظامی ایران بکار می‌رود
۵ - دستگاه چاپ به ایران می‌آید
در پی این پنج گام، دگرگونی‌های زیر روی می‌دهد:
الف - دانشجویان ایرانی با فراگیری دانش‌های نوین به ایران
باز می‌گردند و علوم تازه و اندیشه‌های نورا در دسترس شیفتگان
پیشرفت کشور می‌گذارند.

- باپیدایش و پرورش صنعت چاپ و نايسیس آموزشگاههای نازه، دانش از مرز «طبقات ممتاز» بیرون می‌زند و به «آحاد رعیت» می‌رسد، از پیروی کتب درسی در خور سواد نو آموزان و دانش آموزان فراهم می‌آید.

- چون مردم زبان تازی را در نمی‌یابند نویسنده‌گان، ناچار، در نوشته‌های خود دست از سرزبان تازی بر می‌دارند و مطالب کتاب و روزنامه را در خور فهم مردم آماده می‌کنند.

بدینگونه، زمینه‌ای که برای ساده نویسی زبان فارسی فراهم می‌آید، «تازی گرایی» را در بنبست می‌گذارد زیرا گروهی که تا آن هنگام اندیشه‌های خویش را در پوششی از واژه‌های تازی نهان می‌کردنند ناگزیر می‌شوند به ساده نویسی روی آورند و زبان تازی را رها کنند، ازین‌روی، با بکاربردن واژه‌های تازی ساخت ایران و واژه‌های منون من در آوری پیوند خود را با این زبان حفظ می‌کنند کار این گروه بدآنجا می‌رسد که بر سر واژه‌های فارسی دستار تازی می‌نهند و آنانرا به تنوین می‌کشند و واژه‌هایی چون: انجاماً، پیاماً، پیغاماً، تباراً، جاناً، دوماً، زباناً، ژرفماً، سوماً، گاماً، گزارشاً، گماناً، ناچاراً، ناگزیراً، نزاداً و... و... می‌سازند.

وازین هم پا فراتر می‌گذارند و واژه‌های اروپایی را نیز به تنوین می‌کشند، چون: تلفوناً، تلگرافاً، دکوراً، راپورتاً، فامیلاً، فرماء، متداً، و همچنین بانهادن نشانه «نسبت» و « مصدر» تازی در پایان واژه‌های فارسی و در هم کردن واژه‌های فارسی و تازی واژه‌های تازه تازی نمایم آفرینند، چون:

ب - برگردان و ترجمه کتب داستانی، علمی و نظامی از زبان‌های انگلیسی و فرانسوی آغاز می‌گردد
ب - بابکار افتادن دستگاه چاپ در تبریز، تهران و اصفهان، چاپ و بخش کتب دینی، داستانی، علمی، سیاسی و تاریخی رواج می‌گیرد و کتاب-که تا پیش از این هنگام دستنویسی و درگروگرهی آنکه بود- چاپی و همگانی می‌گردد و کتابخوانی از «طبقه ممتاز» به «آحاد رعیت» کشانده می‌شود.

ت - هفته نامه‌ها و ماهنامه‌های فارسی بنام «روزنامه و مجله» در هند، انگلیس و عثمانی، سپس، در مصر و ایران آغاز درخشیدن می‌کند.

در این رهگذر، زبان فارسی از گزند زمانه کنار نمی‌ماند و به گونه‌های زیر آلوده می‌شود:

- همراه ساز و برگ ارتش و کالاهای بازرگانی انبوهی واژه اروپایی به ایران می‌آید

- دانشجویان ایرانی، در بازگشت به کشور، برای شناساندن علوم تازه و برگرداندن کتب اروپایی به زبان فارسی، گروهی واژه اروپایی را در کنار واژه‌های فارسی می‌نهند.

- پیروی از روش اداری، نظامی و آموزشی فرانسویان، واژه‌هایی، در زمینه کارهای اداری و ارتشی، و آموزشی به ارمغان می‌آورد و انبوهی واژه‌های اروپایی را در کنار واژه‌های فارسی جای می‌دهد، از سوی دیگر:

کترل ، کنکور ، متده ، مینوت و ... و ...
در زمینه کارهای آموزشی واژه‌های : آکادمی ، اندود ،
انسیتو ، اوپنیورسیتی ، بارم ، بورس ، بورسیه ، پروگرام ، تز ، دیپلم ،
دیپلمه ، دیکته ، دیکسیونر ، رفوزه ، ژورنال ، سرتیفیکا ، سیکل ، فاکولته ،
کالج ، کلاس ، کنفرانس ، گرامر ، لابراتور ، لیسانس ، لیسانسیه ،
نموده و ... و ...

و در رشته هنری واژه‌های : آکتر ، آمفی تاتر ، اتراکسیون ،
اپرا ، اپرت ، ارکستر ، انتراتکت ، انتریکان ، باله ، بسالرین ،
پیس ، تاتر ، تاترال . تراژدی ، دانس ، دکلمه ، دکوراسیون ،
رپرسیون ، رژیسور ، رل ، رمانیک ، ریتم ، ژست ، سالن ،
سریال ، سن ، سوفلر ، فانتری ، کمدی ، کمیک ، کنسرت ،
گرامافون ، گریم ، لژ ، ملودی ، موزیک ، موزیکال ، واریته و ... و ...
و در زمینه کارهای لشکری واژه‌های : آزان ، آزادان
اردناس ، استراتژی ، اسکادران ، اسکورت ، اینفورم ، ایروپلان ،
بالن ، بمباردمان ، تاکتیک ، دیسپلین ، دویزیون ، ژاندارم ،
ژاندارمری ، ژنرال ، کلنل ، کلوب ، گارد ، مارش ، مارشال ،
ماژر ، مانژ ، مانور ، مداد و ... و ...

و در رشته پزشکی واژه‌های : آپاندیس ، آلرژی ، آناتومی ،
اریگاتور ، اسانس ، اسپسیالیتی ، استریلیزه ، اسیستان ، ازرمال ،
انژکسیون ، انفرمیه ، انفکسیون ، اورژانس ، باند ، برانکار ، پانسمان ،
تراخم ، تیفوس ، دکتر ، دکترس ، دیفتی ، سرنگ ، سرویس
سوواک ، سیفلیس ، کامفر ، کلینیک ، گاز ، گال ، گلوبول ، لابراتور ،

برتریت ، چندیت ، خوبیت ، دوئیت ، زنیت ، مردیت ،
منیت ، افشاریه ، بهاریه ، خزانیه ، سالاریه ، کامرانیه ، فرمانیه ،
مهینیه ، حسب الخواهش ، حسب الدستور ، حسب الفرمایش ، حسب
الفرموده ، دائم الخروش ، دستورالصحه ، دستورالعمل و ... و ...
ماهیه بسی اندوه است که ، هنوز هم ، برخی از نویسندهای گان و سخنوران
اینگونه واژه‌های فارسی تازی شده را در نوشته و گفته خود بکار می‌برند و
درباره خردی که بدانان می‌گیرند بنام «استعمال فصحاء» کار خود
رار و انشان می‌دهند و نادرست نویسی را درست به شماره‌ی آورند
و نمی‌خواهند پذیرند که نادرست ، نادرست است اگرچه «فصحاء»
آنرا انجام دهند.

با پای تلاش تازیگر ایان ، از فرنگ برگشته‌ها هم بیکار
نمی‌نشینند و با پیروی از روش اداری فرانسویان در نوسازی
سازمان‌های اداری ، لشکری و اجتماعی کشور اینبوی از واژه‌های
فرانسوی را - که می‌توانستند برابرهای ^۱ فارسی برای آن بیابند -
در کنار واژه‌های تازی می‌نهند و زبان فارسی را که تا این‌هنگام
در گیر واژه‌های ترک و تازی بود ، به گیر واژه‌های اروپایی ^۲
می‌اندازند.

برای نمونه :

در رشته اداری واژه‌های : ارشیو ، استاذ ، استامپ ،
افیسل ، اندکس ، اندیگاتور ، پرسنل ، پروژه ، پنس ، راپرت ،
سری ، سکرت ، سوکمیسیون ، فاکتور ، فرم ، فرمالتیه ، فرمول ،
کابینه ، کارتن ، کلاسه ، کلامان ، کلاسور ، کمیسیون ، کمیته ،

ت - بیشتر پدیده‌های نوین صنعتی، فرآورده‌های تازه تولیدی، اختراعات و اکتشافات علمی و فنی از سرزمین انگلیسی زبانان یا هم‌گروه‌های آنان در دسترس مردم جهان گذاشته می‌شود.

از سوی دیگر، انگلیزه‌های زیر نیز در پیورش واژه‌های بیگانه به زبان فارسی اثر فراوان دارد:

- ۱ - پیوند و پیوستگی ایران با کشورهای بیگانه، روز بروز، رو به گسترش است.
- ۲ - گذشت از مرز پس افتادگی و عقب ماندگی، که یادگار دوران گذشته است، نیازهای علمی و صنعتی را افزایش می‌دهد.
- ۳ - فزونی در آمد مردم و افزایش سرعت و کاهش دشواریهای سفر، آمد و شد بیگانگان را به ایران و ایرانیان را به کشورهای بیگانه آسان و فراوان می‌کند.
- ۴ - نوسازی کشور، بهره‌وری از کارشناسان و بهره‌مندی از دانش و فن ایشان را فزونی می‌بخشد.

بدینروی، زبان فارسی ناگزیر از پذیرفتن بسیاری از واژه‌های بیگانه است ولی برای آنکه سخن فارسی بیش از این آلوه نگردد باید به دو راه رفت.

نخست آنکه بر ابرهای دلپسند و دلنیشین برای واژه‌های بیگانه برگزید و پیش از آنکه اینگونه واژه‌ها در زبان جای نیافتد بر ابرهای آنان را جای انداخت

دوم آنکه واژه‌های علمی و صنعتی را که برای آنان همتا و برابر نمی‌توان برگزید بهمان سیما و گویش پذیرفت و بکاربرد

لوسیون، ماساژ، نرورو، ویزیت، ویزیتور، هموژن، هیستری و ... و ...

و از خوردنی‌ها واژه‌های: املت، اوردور، برش، بیفتک، بیسکویت، پانه، پتاش، پوره، دسر، ئیگو، سالاد، ساندویچ، سس، سوب، سوفله، کلت، کمپوت، کیک، مارمالاد و بسیاری واژه دیگر در زمینه‌های گوناگون مانند: آرم آزانس، آگرمان، آلبوم، آنتیک، آوانس، اشانتیون، اکسپوزیون، بالانس، پارلمان، پاساژ، پرستیز، پلاک، پلیتیک، تابلو، دیپلمات، دیپلماتیک، دیپلوماسی، راکسیون، رستوران، ژورنال، رژیم، ربان، رمان، سندیکا، سوزه، شانس، شوفر، فندال، فندالیته، کافه، کپی، کت، کلکسیون، کولتور، فدراسیون، فیکس، فولکلور، فستیوال، کارت، کاتالک، کمپانی، کمپلت، کترات، کترول، کنگره، گاراژ، گارانتی، گارسن، گالری، لاناری، لوکس، لوستر، لیست، مadam، مادمواژل، کوران؛ مبل، مبلمان، مترس، مرسی، نرمال، والور، هارمونیک، هتل و ... و ...

هر چند، این روزها، از سوی زبان تازی تاخت و تازی به زبان فارسی نمی‌شود زیرا این زبان، دیگر، نه بر علم و صنعت سوار است و نه بر قدرت و تجارت استوار، ولی جای آرا زبان‌های اروپایی به ویژه انگلیسی گرفته است چونکه:

- الف - بیشتر نیرومندان جهان بدین زبان سخن می‌رانند.
- ب - دوسوم بازار گانی گیتی در دست انجلیسی زبانان است.
- پ - دانش و هنر، بیشتر، در گرو کشورهای انگلیسی زبان می‌باشد.

برای نمونه : نمونه . . . زیبا . . . نمایندگی را جانشین
اشانتیون . . . لوکس . . . آژانس می‌توان نمود ولی الکترونیک ،
سینما و کامپیون را با همان ریخت باید پذیرفت
در نگارش اینگونه واژه‌ها، نیز، باید کوشید که از حروف
ویژه‌تازی مانند: ث، ض، ط، ظ، ع، ق، پرهیز کرد، و چون
پیشینان ، واژه‌های اروپایی را به حروف تازی نکشید چون :
باطری Battery ، باتوم بطری Bottle ، طایر Tyre ، لاطاری
Latین Latin ، متر Metre کار دست یازیم دیر است اگرچه آنروز امروز باشد

آورده‌اند باید از دامن زبان فارسی برچیده شود و هر روز که بدین
کار دست یازیم دیر است اگرچه آنروز امروز باشد

۱ - بر بکار بردن دو گونه واژه اروپایی خرده روان نیست :
الف - واژه‌هایی که برابر فارسی ندارد و همراه با دانش‌های نوبن،
صنایع تازه و پیروی از زندگی اجتماعی و فرهنگی اروپاییان و امریکاییان
به کشور می‌آید، مانند: آمپر، آمپول، اتر، اتم، اتوبوس، اتو(اطو)، اتومات
اتوموبیل، اکسید، الکترونیک، بتن، بره، بلوز، پاکت، پالتو،
پیستون، تلفن، تلگراف، تلویزیون، تیره (خط‌افقی)، سلوزل، سوپاپ، سیفون،
سیگار، سیمان، سینما، شابو، شاسی، فراک، فسیل، فیلم، کاسکت، کبی، کت، کلاچ،
کوپه، کوتل، کلبول، گلف، گواتر، لکوموتیو، لیکور، لیموناد،
ماتیک، مارمالاد، ماشین، مانکن، مترو، مرس، میکروب، میکروسکپ،
میلیارد، میلیونر، نفتالین، نیکوتین، واژلین، واکسن، واگن، واپل،
ویتامین، ویروس، هاشور، هلیوم، هموگلوبین، هندل، یارد، یون
و . . . و . . .

ب - واژه‌هایی که از فرنگیان گرفته شده است و بادگر گونی دریکی از سه
پایه (سیما، معنی و گویش) در زبان فارسی بکار می‌رود ، مانند: «اتو» (اطو)
از «auto»، «اسکناس» از «assignatsia»، رویی و «assignatus» لاتین
و «assignat» فرانسوی (اسکناسی که در شورش فرانسه چاپ و در دسترس
همگان گذاشته شد) .

«افسر» از officer (این واژه که بجای صاحب منصب آرتش بکار می‌رود با
«انفسر» در زبان فارسی که بمعنی «تاج» و «کلاه پادشاهی» امت خویشاوندی
و همیشگی ندارد، حافظت می‌گوید :
افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمه‌ش یارب مبارک باد برو و سمن
«افسر» گرفته شده از «officer» بادگار دوران فرماندهی پلیس
جنوب و رویداد جنگ جهانی نخست است ، همتای فرانسوی این واژه
انگلیسی «officier» است ، «باتیان» از «Bastion» ، «بلیت» از
«Billet» ، «پاتیس» از «Batiste» ، «پاکت» از «packet» انگلیسی و
«portion» فرانسوی، «پالتو» از «Paletot»، «پرس» خوراک از «paquet»

و ا ره ه ا سی ف ا ر سی

«بامبول» از bamboozle «انگلیسی معنی گول زدن، ریشخند و فربوب»
 «بنجر» از Puncher، «دوچین» از Dozen، «ژور» از Ajour «فزو»،
 از Fezzes، «فزو کنایه و تشبیه است به مردم دوران عثمانی که قیمه
 بسرمی گذاشتند، این واژه «بافزو» فارسی معنی پلید و بلشت از یک ریشه
 نوست - همانند این واژه «بیو» از baboo هندی است که در زبان هندی
 معنی آقا و منشی است و در زبان فارسی معنی نادان و ساده) «قراص»، و
 قراصه از gross، «لاستیک» از Elastique، «لجر» از Lecher، «
 لولا» از معرف تعریف زبان فرانسوی dangle، «لیچ» معنی چرک از
 Leech، هر دمبل از هردم فارسی و بیل Bile انگلیسی معنی صفر اوی
 مزاج، «هشلهف» از I shall have، «هکفت» از I have Cough، و ... و ...

۲ - مردم ایران، در دوران صفویه، پیش از برپایی روابط میانی با
 انگلستان، از راه تلاش‌های مذهبی با مردم انگلیس آشنا می‌شوند. در این
 هنگام، مبلغان مذهبی کلیسا انجلیس بنام Anglican، در آشکارا،
 بنام گسترش آین مسیح و درنهان، برای بسط فرهنگ Anglicism بـ.
 گوش و کنار ایران سرازیر می‌شوند.

اگرچه واژه «انگلیس» از Anglican گرفته می‌شود ولی واژه‌های
 انگلیسی تا آغاز مده بیستم بزبان فارسی راه نمی‌یابند و در این باره واژه
 های فرانسوی بر واژه‌های انگلیسی پیش گامند.

۳ - تازگی «لاتاری»، «لاتین» و «مطر» و همچنین واژه‌هایی مانند
 پلیط، پلاس، پلاطین، پوطین و ... را با «ت» می‌نویسند.

بیهودگی، پوچی، ازبین رفتگی
 رسابی، گوشزدی، پاد آوری
 پوشیده، پنهان، پیچیده سخن گفتن
 گشادی، فراخی، باز جایی
 ستودگی، ستایشی، خوشگویی
 دمدم، پیوسته، پیاپی
 ناکهانی، بی کمان، یکباره
 روی پای ایستی، خود پذیری، برخود استواری
 نابودگری، نیستی، تباہ نمایی
 دروغ زنی، بدنامی، ناروا گویی
 استوارانه، پا بر جایی، سخت رایی
 پذیرفتگی، پذیرا، پذیرش
 بنجار، زورکی، دل آزردگی
 گروهی، دسته ای، همگانی
 گردهمایی، گروهی، دسته ای
 بکوتاهی، اندک، کوتاه
 پرهیز، دوری، کناره روی
 نیایی، نیاکان، پدر در پدر
 نشستگی، همنشینی، گفتگویی
 شکوهمندانه، با فروشکوه، فرهمندانه
 بر هیزوواری، دوزادوری، کناره روی

ابطالا"
 ابلاغا"
 ابهاما"
 اتساعا"
 انتقاما"
 اتصالا"
 اتفاقا"
 اتکالا"
 اتلافا"
 اتهاما"
 اثباتا"
 اجابة"
 اجبا را"
 اجتماعا"
 اجماعا "
 اجملا"
 اجتنابا"
 اجدادا"
 اجلasa"
 اجلالا"
 احترازا"

گناهکاری، بزهکاری، تبهکاری
 دیرگاه، آینده، دیرپای
 آسیب رسانی، زیانمندی، تباہی
 ناخواسته، ابزاری، ریشخندی
 آرزومندی، چشم داشت، خواستاری
 دستوری، زورکی، فرمانی
 زنگاری، پشتونگی، پنامیابی
 بی درنگ، زود، شتابان
 نشانه مندی، برجای مانده، یادگاری

نخست، در آغاز، نخستین
 بهیچ روی، هرگز، هیچگاه
 نواوری، نوبیدایی، من در آوردی

آ

آثما"
 آجلاء"
 آفة"
 آلة"
 آملا"
 آمرا"
 آمنا"
 آنا"
 آیة"
 ابتداءا "
 ابدا"
 ابداعا "

بالرزش، لرزیدگی، لرزان	"ارتعاش"	ارجمدنه، گرامنه، فرهخته	"احتراما"
فرستندگی، فرستادن، روانه‌گری	"ارسا لا"	جانکنندی، واماندگی، درماندگی	"احتضارا"
راهنمایی، رهبری، راهنمایی	"ارشادا"	کالاندوزی، ستمگری، بیدادگری	"احتکارا"
با بخشندگی، ازراه‌گمک، باری	"ارفاقا"	شاید، بدودلی، باشد	"احتمالا"
از بیخ و بن، بنیادی، شالوده‌ای	"اساسا"	زرفتگری، پرهیزکارانه، دوراندیشی	"احتیاطا"
خودرایی، خودکامکی، آغازگرایی	"استبدادا"	شاید، بدودلی، باشد	"احیانا"
مزده دهی، شادمانی، یادآوری	"استهشارا"	آگاهانه، گزاره‌ای، یادآوری	"اخبارا"
روشن‌رایی، تیزبینی، نگرش	"استهصارا"	در پایان، فرجام، پسین	"اختتاما"
بهره‌وری، سودجویی، بیکارگیری	"استشما را"	نوآوری، نوپیدایی، تازه‌نمایی	"احتراعا"
بویژه، تکی، به تنها‌ی	"استثنه ا"	کوتاه، بکوتاهی، فشرده سخ	"اختصا را"
پوشیدگی، پنهانی، نهانی	"استقرارا"	بویژه، ویژه، ویژگی	"اختصاصا"
شکوفایی، نمایانی، نمایانگری	"استحضارا"	آمیختگی، درهم‌ریختگی، توی‌هم	"اختلاطا"
نگهبانی، دید زنی، دیده‌بانی	"استحفاظا"	برگزیدگی، گزینش، پسندیدگی	"اختیارا"
شایستگی، سزاواری، درخوری	"استحقاقا"	آگاهانه، گوشزدی، یادآوری	"اخطرارا"
مهربانی، بخشدگی، دلسوزی	"استرحاما"	سرشتی، خوبی، روشنی	"اخلاقا"
نهانی، دزدگی، پنهانی	"استراقا"	بنازگی، دراین نزدیکی، پسینگاه	"اخیرا"
برهمنوی، راهنمایی، پندآمیزی	"استرشادا"	شناختی، دریافتی، شناسابی	"ادراما"
باخشنودی، بشادمانی، گرایشانه	"استرضاء"	دوستی، پیروی، بندگی	"اراده"
پشتگرمی، پشتونگی، پناهداری	"استظهارا"	پیوسنگی، پیوند، همبستگی	"ارتبطا"
آمرزشخواهی، پوششخواهی، گذشت	"استغفا را"	خود کامکی، خودخواهی، خودرایی	"ارتیاعا"
پرسشی، خواستاری، خیرگی	"استفهماما"	بی‌زمینه سرودن، ناکهانی‌گفتن	"ارتجالا"

فزوئی، بیش، افزون	اضافه"	پابرجایی، استواری، پایبندی	استقرارا "
ذیان آوری، گزندی، آسیبی	اضرارا"	وامخواهی، ایرمانی، مایه‌اندوزی	استقرارا "
بنچاری، پریشانی، ناگزیر	اضطرارا"	کمک خواهی، یاری‌جستن، یارگیری	استمدادا "
لرزیدگی، تپش، دلهرگی	اضطرابا"	پیاپی، پیوسته، بریک روند	استمرارا "
دوبابری، دوچندانی، افزون	اعفافا"	انکاری، پنداری، دریافتی	استنباطا "
یاد آوری، یادنمایی، آکاهی	اطلاعاتا"	بشوخی، لودگی، دست‌اندازی	استهزا ا "
بدرازا، پرگویی، پرچانگی	اطنابا"	بیچارگی، درماندگی، دریافتی	استیصالا "
گوشہ‌گیری، کاره‌جویی، دوری‌گزینی	اعتزالا"	پشت‌درپشت، بی‌دریبی، نیایی	اسلافا "
تنهاگرایی، تنهاپی، خود‌تنیدن	اعتكافا"	نامی، نمایی، نمایشی	اسما "
بشنگتی، شکفت‌انگیز، نا‌آگاهانه	اعجابا"	با‌نشانه، سربسته، ناروشن	اشارة "
شاهکاری، شیرینکاری، بزرگ‌نمایی	اعجزا"	ندانسته، گمراهانه، بکمراهی	اشتباها "
بزرگوارانه، سترکانه، دوستانه	اعزانزا"	ابزارانه، همکاری، دستیاری	اشتراکا "
فرستندگی، راهی‌کردن، فرستادن	اعزاما"	همکاری، همکامی، همتلاشی	اشتراک‌مساعی
یاد آوری، آکهی، رهنمونی	اعلانا"	نام آوری، شناختگی، آشنایی	اشتهارا "
ساختمانی، شکوهمندی، شکوهانه	امیانا"	روشنگری، درخشندگی، شکوفایی	اسراقا "
گنده‌گویی، گرافه‌گویی، ژاژخانی	اغراقا"	بنیادی، خودهستی، خودسوسی	اصلة "
بیشتر، بیشترین، فزون بر ...	اغلبا"	بخواهش، خواستاری، روی‌بندی	اصرارا "
بهبودی، تندرنستی، سودمندی	افقه"	بهم‌مالیدگی، ساییدگی، مالشی	اصطکاکا "
رایکان، بزرگوارانه، سرافرازی	افتختنارا"	وازه‌ای، گفتگویی، گویشی	اصطلاحا "
جداکانه، دورازهم، جدایی	افرازا"	بهیچ‌روی، هرگز، نژادی	اصلًا "
پنداری، کمانی، شاید	افرافا "	ازپایه، بنیاد، شالوده	اصلولا "

به تنهایی، تکی، یکانه	انفراداً "انفرادا"
گسیختگی، گستگی، جیره‌خواری	انقطاعاً "انقطاعا"
یکم، خست، نخستین	اولاً "اولا"
پذیرفتنگی، پذیرش، دمسازی	ایجاباً "ایجابا"
بکوتهای، کوتاه‌سخن، کم‌گویی	ایحا زا "ایحا زا"
پیوستگی، دریافتی، گرفتني	ایصالاً "ایصالا"
همچنین، دوواره، ون...	ایضاً "ایضا"
گوش‌گویی، ناشکار، درهم	ایهاماً "ایهاما"

ب

نهانی، درونی، پنهانی	باطناً "باطنا"
بنناچار، ناگزیر، زورکی	بالاجبار "بالاجبار"
گروهی، دسته‌ای، همگی	بالاجتمع "بالاجتمع"
گروهی، دسته‌ای، همگی	بالاجماع "بالاجماع"
سرانجام، فرجام، پایان	بالآخره "بالآخره"
بویژه، ویژه، ویژگی	بالاخْصَّ "بالاخْصَّ"
بناخواستاری، بنناچاری، ناگزیر	بالاکراه "بالاکراه"
یکنواخت، همگونه، همان	بالسوِيَه "بالسوِيَه"
نیازمندانه، نیاز، خواستاری	بالضُرُورَه "بالضُرُورَه"
رونده، خودبخود، بنیادی	بالطَّبَعَ "بالطَّبَعَ"
سرانجام، پایان، فرجام	بالمَآل "بالمَآل"

کفتاری، زبانی، گفتگویی	افواه "افواه"
کمتر، کمترین، کم از....	اقلّاً "اقلّا"
بیشتر، بیشترین، بفزاونتر...	اكثرًا "اكثرًا"
بزرگ‌منشی، سروری، پاک‌نمایدی	اكراماً "اكراما"
بناخواستاری، بنناچاری، ناگزیر	اكراهماً "اكراهما"
بسختی، باستواری، بپایداری	اكيـدا "اكيـدا"
اکنون، اینک، هم‌اکنون	الان "الان"
بآشتفتگی، پریشانی، خروشانی	التهاباً "التهابا"
اینک، اکنون، هم‌اکنون	الحال "الحال"
براستی و درستی، بروشنی و استواری	الحق والانصاف "الحق والانصاف"
بنناچار، ناگزیر، زورکی	الراماً "الراما"
اینک، اکنون، هم‌اکنون	الساعـه "الساعـه"
پیوستگی، رساندن، پیوستـی	القـاء "القـاء"
ايرمانی، وام، وامخواهی	امانـة "امانـة"
انجام‌پذیری، شدنی، پذیرفتی	امكانـاً "امكانـا"
بویژه، به تنهایی، تکی	انحصاراً "انحصارا"
بخواست‌خدا، ایزد‌خواست، خداخواهی	انشاءـالله "انشاءـالله"
براستی، برادی، از روی جوانمردی	انفافـاً "انفافـا"
برابری، همگونگی، همسانی	انطباقـاً "انطباقـا"
نرمـش، سازـش، پـيوـستـگـي	انعطافـاً "انعطافـا"
بازتابی، برتـوابـکـتـی، نـمـودـارـی	انعـكـاسـاً "انعـكـاسـا"

با افسوس، دریغ، پشیمانی	تحسرا "
کوچکی، خوارشماری، زبونی	تحقیرا"
بدرستی، استواری، بررسی شده	تحقیقا"
دستوری، زورکی، ناگزیر	تحکما"
بردباری، شکیباتی، پایمردی	تحملا"
گزارشگری، روشنگری، درهمزیزی	تحلیلا"
پذیراندن، زورکی، زورگرایی	تحمیلا"
برآورده، گمانی، انگاری	تخمینا"
یادآوری، دوباره‌گویی، یادنامائی	تذکارا"
بازگویی، یادآوری، دوباره‌گویی	تذکرا"
مهربانانه، دلسوزی، مهرآمیزی	ترجمما"
آراستگی، پیرایش، آرایش	تزئینا"
هدمردی، دلداری، دلجویی	تسلیما"
همسوگی، همدزادی، سوکواری	تسلیة"
سرفروددآوری، سربزیزی، کتبستگی	تسلیما"
همگونگی، همسانی، یکنواختی	تشابها"
سروری، بزرگمنشی، خودسروری	تشخّما"
بازیابی، شناخت، شناسا	تشخیما"
بازگویی، آشکارا، جدالگری	تشریحا"
هدمردی، درمانی، آرامش	تشفیّما"
پرخوردی، ناکهانی، یکهو	تعادفا"

سرانجام، پایان، بهره‌گیری	بالنتیجه
بروشنی، بی‌پرده، آشکارا	بداهه
نخستین، آغاز، سرانجام	بداية
درآغاز، نخست، پيشاپيش	بدوا
شادمانه، سورانگيز، خوشی	بشاشة
پس، سپس، درپی	بعدا
برخی، پاره، تک و توک	بعضا
ناگهانی، یکباره، بی‌گمان	بغففة
کودن، کم‌هوش، دیریاب	بطی‌الانتقال
دیر‌جنب، سست، تنبل	بطی‌الحرکه
کندرو، کند، ناچالاک	بطی‌السیر

۲

نهم ، نهمین	تاسعا " تاء سفا "
با اندوه ، دزمانه ، پشیمانی	تاء ملا " تاء ویلا "
بررسی ، تیزآندیشی ، فروپیشی	تبذیرا " تجمعا "
نمایانگری ، شکوفایی ، گزارشی	تحویرها " تحویریفا "
گشاده بازی ، بیهوده روی ، دور ریزی	
گرد همایی ، گروهی ، همگی	
نوشتاری ، نگارشی ، نگارش	
وازه‌ای ، واژگونی ، وارونه	

گاهکاه، دلبخواه، آزادانه	"تفندتا"	آسیب‌پذیری، زدگی، آسیب	"تصادما"
سرنوشتی، بادایاد، پیش‌بینی	"تقدیسرا"	بروشنی، استواری، بی‌برده	"تصریحا"
نزدیکی، همکامی، همپالگی	"تغربا"	بررسی، کاوش، خواندن	"تصفحا"
نزدیک، گمانی، هماهنگی	"تقربا"	ساختگی، خودآرایی، وانمودی	"تصنعا"
دغلی، ساختگی، دگرگونی	"تقلبا"	ناوانی، پیمانسپاری، نمون‌آوری	"تضمنا"
پیروی، ساختگی، وانمودی	"تقلیدا"	دادخواهی، گلگی، دادجویی	"تلظما"
کاهشی، کاستگی، اندک	"تقلیلا"	برخوردی، ناهمانگی، دوگونگی	"تعارضا"
گسترده‌گی، پیشرفت، رسا	"تكلاما"	خوشبوشن، خوشآمدگویی، شناسا	"تعارفا"
دوباره‌کاری، دوباره، بازاجام	"تکرارا"	بندگی، زورگی، کورکورانه	"تعبدا"
دستوری، کار، آلایش	"تكلفا"	سوکواری، اندوهگینی، سوک	"تعزية"
پیوست، همراه، پیوند	"تلوا"	اندیشمندانه، بخردانه، فرزانگی	"تعقلا"
سربسته، پیچیده، گوشگویی	"تلویحا"	شکوهمندانه، بافروشکوه، سروری	"تعینا"
همگی، همه، رویهم	"تماما"	زیانمندی، زیان، افسوس	"تفابنا"
نزدیکی، چسبندگی، برخوردی	"تماسا"	فراموشی، نادانی، برت و پلاسی	"تفافلا"
گرایشانه، گیرایی، کشمندی	"تمایلا"	شیواگویی، سیفتگی، واله سرایی	"تفزلا"
ریشخندی، دست انداختن، شوخی	"تمسخرا"	خودنمایی، خودستایی، بادوبروت	"تفاخرا"
خواستگی، خواستهداری، خواستبانی	"تملکا"	کم و کاستی، برتری، سزاواری	"تفاضلا"
زمینه‌چینی، آمادگی، فراهم آوری	"تمهیدا"	دوگونگی، جورواجوری، نابرابری	"تفاوتا"
استواری، بدرستی، پشتیبانی	"تنفیدا"	بدرازا، گویا، زیانداری	"تفصيلا"
ناشناخته، کنام، نابجای	"تنکيرا"	سزاواری، برتری، والایی	"تفضيلا"
گوناگونی، جورواجوری، چندنواختی	"تنوما"	اندیشمندانه، اندیشیدن، بررسی	"تفکرا"

"توما"
"توجيهها"
"توضيحا"
"تيمنا"

همراه، با يكدر، همزاد
روشنگري، شکوفايی، رويدرروبي
يادآوري، نمایانگري، يادنماي
شگون، خجستگي، فرخندگي

ث

"ثالثا"
"ثامنا"
"ثانيا"

سیم، سوم، سومین
هشتم، هشتمین
دوم، دوم، دومین

ج

"جاپرا"
"جادبا"
"جازما"
"جاپزا"
"جاھلا"
"جيوا"
"جيلا"
"جيذا"
"جيديدا"
"جيديالبنا"

بزور، ستمگرانه، زورکي
کشن، کشنديگي، گرايش
استواري، پايمردی، پايداري
روايی، سنجيدگي، شايستگي
ندانسته، نا آشنا، کورکورانه
بزور، زورکي، ناخواه
نهادی، سرشتي، بنیادي
بسختي، بي شوخى، استوار
بنازگي، تازهپاي، نزديكي
تازه سار، نوساختمان

ح

استادانه، بخردانه، ژرفانه
ژرف نگري، دورانديشي، پايان نگري
بيچون و چرا، براستي، باستواري
فراخور، درخورانجام، انجام دادني
درخورنبرومندي، فراخورتوان، پرتلاش
درخور توانابي، فراخورنبرو، هرگوش

جديدالتأسيس.
جديداللورود
جديدالولاده
جزءاً
جارة"
جسمًا"
جليلالقدر
جمعاً
جميعاً
جنباً
جهالسة"
جوزاً
جوفاً

نوينياد، تازهپاي، نوسرگرفته
تازه رسيده، تو آمده
نو رسيده، تازه زاي، نوزاد
كم، اندي، چنگ
ناهنجاري، گستاخي، نافرهختگي
بدني، اندامي، پيكرى
بزرگوار، ارجمند، بلند پايه
رويهم، باهم، همگي
همگي، همه، روいهم
پهلو، کنار، آغوش
بناداني، ندانسته، نابخردانه
ستمگري، زورآوري، زورکي
پيوست، همراه، درکنار

حمسا	گمانی، پنداری، انگاری
حدودا	نزدیک، مرزی، دوربر
حرفما	دازی، سخنی، گفتاری
حربصا	آزمندی، آزمدانه، شورمندی
حساده	کینهورزی، چشم همچشمی، کین
حسب الاتفاق	برخوردي، ناگاه، سی جشمداشت
حسب الامر	بدستور، بفرمان، بگفته
حسب الفرمایش	بسفارش، بگفته، بدستور

۲

دائمـاً	هـمـوارـهـ، هـمـيـشـهـ، پـيوـسـتهـ
دستورـالـعـملـ	دـسـتـورـ، آـيـينـ، روـشـ
دفعـةـ	يـكـارـهـ، نـاـگـهـانـىـ، يـكـهـوـ
دقـيقـاـ	بـدرـسـتـىـ، بـراـسـتـىـ، بـهـنـيـكـىـ
دـنـهـ الطـبـعـ	فـرـومـاـيـهـ، پـستـ، زـشتـ سـرـشتـ

三

نهادی، بنیادی، سرشتی	ذاته
خواری، زبونی، ناتوانی	ذلیلاً
شکوهمند، بلند پایگاه، فرگاہ	ذوالمجد
اندیشمندان، بخردان، فرهیختگان	ذوق العقول

عدها	کمانی، پنداری، انگاری
هدودا	نژدیک، مرزی، دوربر
حرفا	دازی، سخنی، گفتاری
حريمها	آزمندی، آزمدانه، شورمندی
حسادة	کینهورزی، چشم همچشمی، کین
حسب الاتفاق	برخوردی، ناگاه، بی چشمداشت
حسب الامر	بدستور، بفرمان، بگفته
حسب الفرمایش	بسفارش، بگفته، بدستور
حسب الفرمانده	بگفته، بفرموده، بدستور
حسب القرار	به پیمان، همایی، سازش
حسب المعمول	بروش، رود، براء
تحفظ المعمول سنوا	بروش همه‌ساله، روند هرساله
حفظ الغیب	برنیکی یادکردن، خوشگویی، نیک‌گویی
حفظ اللسان	زبانداری، کم گویی، خموشی
حق	براستی، بشایستگی، بی کم و کاسه
حق الزرحمه	کارمزد، مزد، دستمزد
حقيقة	براستی، بدرستی، بی رودباشتی

٦

خاتمة" سرانجام، فرجام، پایان،

دیگر، گردان، گردش	ساعر
تند، زود، شتابان	سریعا"
هوشمند، زیرک، زودیاب	سریع الانتقال
زودرنج، خودخور، دردپذیر	سریع التاثر
تندرو، چست، چالاک	سریع السیر
تندrstی، نیرومندی، رویپایی	سلامة"
نیک منش، آرام، خوش سرشت	سلیم التنفس
دانسته، گمراهانه، فراموشی	سہوا"
آسانیاب، زودیاب، زودرس	سهول الوصول
درونى، خوبى، تهادى	سیرة"

ش

بویایی، زودیاب، بوکشی	شامة"
منشی، سرشتی، خود	شخصا"
رادی، مردانگی، مردی	شرفۃ"
ابازی، همکاری، هم پیمانی	شراکة"
دینی، خدای آیینی، آیین	شرعا"
خاوری، روشنگری، خورفروزی	شرقا"
گفتاری، زبانی، گفتگو	شاهما"
میانجیگری، میانهگیری، پناهدھی	شفاعة"
دادخواهی، گلگنی، گله	شکایة"

چهارم، چهارمین	رابعا"
بهنهایی، تکی، خودسرانه	راسا"
نگرش، اشکارا، بچشم دیدن	رأی العین
پایگاه، پایه، اندازه	رتبة"
بنیادی، آیینی، پایهای	رسما"
چشم همچشمی، دشمنی، دوگانگی	رقابة"
گارشی، گاره، دگرگویی	رواية"
روانی، درونی، مغزی	روحًا"

ز

دیداری، تماشایی، رهگذری	زائرا"
لرزان، لغزندگی، سستی	زلیلا"
افزون، بیش، فزونی	زيادة"

س

هفتم، هفتمین	سابعا"
پیشین، پیشتر، گذشته..	سابقا"
ششم، ششمین	садسا"

شهادة"

کواهی، کواهانه، پشتیبانی

ص

صائمًا	روزه‌داری، گرسنه، کم خوری
صحیحاً	بی کم و کاست، بدرستی، درست
صحيح العمل	درستکار، پاکدامن، راست کردار
صحيح النسب	پاک تبار، بهدومن، پاک نژاد
صراحتة	آشکارا، روشن، بی پرده
صرفًا	تنها، بويژه، ساده
صريحًا	آشکارا، بی پرده، روشن
صريح اللّهجه	رک گو، بی پرده سخن‌گفتن، باز گفتار
صعباً	دشواری، رنج، شکنج
صعب العبور	سخت گذر، ناهموار، راه دشوار
صميمات	دوستانه، مهربانانه، ژرفی
صورة	نمادی، نمایان، رویه‌ای

ض

ضاحکاً	خندان، ریشخندی، دست اندازی
ضامنًا	پناهدھی، پشتیبانی، پیمانپذیری
ضريرًا	نابینایی، کوری، نادیده
ضعيف النفس	سسـتـنـهـاـذـ، نـاتـوانـ، سـسـتـ رـايـ

ضلیلاً
ضمانة
ضفناً

گراهانه، نابینایی، پرت و پلایی
پناهدھی، پشتیبانی، پیمانپذیری
همچنین، ونسز، گذشته بر...

طالبًا
طالعًا
ظاهرًا
طبعًا
طبق
طبعۃ
طوعًا
طولاً
طويل القامة
طويل المدة
طهارة
طيبة
طينة

خواستاری، خواستن، خواهش
سرنوشتی، سرگذشتی، آینده نگری
پاک، پاکیزه، بی آلایش
خودبخود، روندی، بنیادی
به، برابر
سرشتمی، روندی، منشی
خواستاری، گرایشی، خواهندگی
درازا، درازی، بلندی
دراز اندام، بلند پیکر، درست اندام
دیرپایی، درازگاه، دیرگاه
پالودگی، پاکیزگی، پاک
پاکیزگی، پالوده، بی آلایش
سرشتمی، نهادی، درونی

ظالمًا

зорکی، ستمگرانه، چیرگی

ظ

بی هم تا، بی گونه، بی مانند	عدیم البديل	آشکارا، روشن، شاید ظاهرا"
بی مانند، بی گونه، بی هم تا	عدیم المثل	آراسته، خودنما، دوره ظاهر الصلاح
بی همسان، بی گونه، بی مانند	عدیم البنظیر	نازک کاری، خوش سخنی، خوش سیما بی طرافه"
هوایی، میدانی	"عرصه"	نیک گویی، خوش برخور دی، نیک کرداری طریفا"
پهنا، پهنا	"عرض"	سایه افکنی، سروری، برتری ظلیلا"
روندي، مردم آییني، روش	"عرف"	در پشت، پشت وانگی، پناه ظهرا"
پرخاشگرانه، شورش، ستیزه گری	"عصیان"	
تنومند، درشت اندام، سترک	"عظیم الجثه"	
بخردانه، فرهختگی، اندیشمندانه	"عقلا"	عاجلا"
اندیشه، درون پنداری، نگرش	"عقيدة"	عاده"
بازانگیزی، واکنش، بازنگیزی	عكس العمل	عارضه"
روشن، نمایان، هویدا	"علانیة"	عارفه"
آشکارا، نمایان، روشن	"علن"	عاریه"
پیوسته، بی دربی، پیاپی	على الاتصال	عاشره"
نامداری، همه شناسی، نام آوری	على الاشتهر	عالما"
بنیادی، نهادی، آیینی	على الاصول	سامدا"
بررسی شده، بدرس تی، بی گمان	على التحقيق	عبداده"
همواره، پیوسته، هماره	على الدّ وام	عجالله"
بویژه، به تنها بی، ویژه	على الخصوص	عدداده"
یکسان، همگونه، همانند	على السویه	عدوانا"
آشکارا، نمایان، روشن	على الظاهر	عدیداده"

بیدرنگ، شتابان، زودگاه عاده"

خوبی، سرشتی، خویگیری عارضه"

دادخواهی، گله گذاری، تند سخنی عارفه"

دانایی، شناسایی، فرهیختگی عاریه"

وامی، کرایه، ایرمانی عاشره"

دهم، دهمین عالمه"

دانسته، آگاهانه، بخردانه ندانسته، ستیزانه، نآگاهانه عباده"

بنده، بندگی، فرمانبری اکنون، اینک، هم اکنون عجالله"

شماره ای، دانه ای، شماره دشمنانه، زور کی، ستیز جویانه عدوانه"

پیاپی، بی دربی، بسیار عدیداده"

کورکرانه، ندانسته، نا آگاهانه	على العمى
روندي، روش، آيیني	على القاعدة
بهر روی، بهر گونه، بدینسان	على اى حال
جدا، دورازهم، پراکنده	على حدة
اینچنین، بدینگونه، اينسان	على ذ لك
ازينروي، بدینگونه، چنانکه	على هذا
دردمند، رنجور، بيمار	عليل المزاج
بزودی، نزديکی، کوتاهگاه	عماقريب
آگاهانه، خواستاري، آهنگی	"عمدا"
كاربردي، كاركردي، انجام پذير	"عملا"
همگان، همگي، گروهي	"علوما"
زرف، گود، ژرافاي	"عميقا"
بگاهنياز، هنگام پيش آمد، شاي	عندالاقتضاء
شدنی، انجام يابي، بگاهشدن	عندالامكان
بگاه نياز، خواستن، هنگام خ	عندالحاجبه
بگاه خواستاري، هنگام نياز، خ	عندالضروره
هنگام نياز، بگاه خواستن، خ	عندالآلزوم
هنگام بستانکاري، بگاه درخوا	عندالمطالبه
درخور توانابي و نيرومندي	عنه
зорگى، ستمگرانه، فشارآميز	عنفـا
ناموري، نشاني، سرnamame	عنوانـا

فارغا" آرام، آسوده، تهمی
فارقا" جدا، دوگونه، دور
فاسقا" بدکاری، زشتکاری، رسوای
فتّوة" رادی، جوانمردی، بزرگواری
فراستة" تیز هوشی، هوشمندی، ژرف نگری

فرضـا" پندراری، انگاری، اگر
فصـلا" بخش، جدا، دور
فضـاحـة" زشتی، رسوای، بدنامی
فضـلا" سزاواری، دانشمندی، شایستگی
فضـولـة" بیجا، ناروایی، بیهودگی

فـطـانـة" زیرکی، تیزهوشی، هوشمندی
فـطـرـة" منشی، سرشتی، بنیادی
فعـلا" اکنون، اینک، هم اکنون
فـورـا" بیدرنگ، زود، ناگهان
فوـقـا" بالا، برتر، پیش

فـوقـالـاشـعـارـ" نامبرده، گفته شده، یاد شده
فـوقـالـذـكـرـ" گفته شده، نامبرده، یاد شده
فـيـالـبـديـهـهـ" بیدرنگ، زودگویی، زودسرایی
فـيـالـحـالـ" هم اکنون، بی ایستایی، بیدرنگ
فـيـالـفـورـ" بیدرنگ، زود، شتابان
فـيـالـمـثـلـ" برای نمونه، چون، مانند

آرام، آسوده، تهمی
جدا، دوگونه، دور
بدکاری، زشتکاری، رسوای
رادی، جوانمردی، بزرگواری
تیز هوشی، هوشمندی، ژرف نگری
پندراری، انگاری، اگر
بخش، جدا، دور
زشتی، رسوای، بدنامی
سزاواری، دانشمندی، شایستگی
بیجا، ناروایی، بیهودگی
زیرکی، تیزهوشی، هوشمندی
منشی، سرشتی، بنیادی
اکنون، اینک، هم اکنون
بیدرنگ، زود، ناگهان
بالا، برتر، پیش
نامبرده، گفته شده، یاد شده
گفته شده، نامبرده، یاد شده
بیدرنگ، زودگویی، زودسرایی
هم اکنون، بی ایستایی، بیدرنگ
بیدرنگ، زود، شتابان
برای نمونه، چون، مانند

فـيـالـمـجـلسـ" فـيـالـنـهـاـيـهـ" فـيـالـحـدـاـتـهـ"
قـائـمـاـ" قـائـمـبـالـذـاـتـ" قـابـضـاـ"
فـادـرـاـ" قـاطـعـاـ" قـاعـدـةـ"
فـامـةـ" قـانـونـاـ" قـاهـرـاـ"
قـبـلـاـ" قـدـرـةـ" قـدـمـاـ"
قـدـيـمـاـ" قـدـيمـالـإـيـامـ" قـربـاـ"
قرـابـةـ" نـزـدـيـكـيـ" نـزـدـيـكـيـ"
نـزـدـيـكـيـ" خـوـيشـاـونـدـيـ" خـوـيشـيـ"

استوار، پایدار، پایرجا
بخود استوار، خودپایرja، خودساخته
گرفتگی، گیرندگی، تنگی
توانایی، نیرومندی، پایداری
بدرستی، برندگی، براستی
روندي، آيني، روش همگانی
اندامی، ریختی، سیماي
آيني، بخردانه، روش
зорکي، زورمندانه، نا آشتی
پيش، جلو، پيش از بين
نيرومندی، توپایي، زور آوري
گامي، پياده، پاي
ديرين، ديرباز، گذشته
ديريگاه، روزگار كهن، ديرباز
نzedيگي، دركتار، نzedيگ
نzedيگي، خويشاوندي، خويشي

ق

نگارشی، نوشتاری، نگاشتن	كتابه	برای نزدیکی، رسایی، رسیدن
نوشتاری، نگارشی، نامهای	كتبا	بزوی، در نزدیکی، نزدیک
پلیدی، پلشی، ناپاکی	كتافه	زودرویداد، زودشدنی، نزدیک‌آسی
زياد، بسیار، فراوان	كتيرا	سنگدلی، نامهربانی، سختدلی
تیرگی، دلتگی، ستیزگی	كتدوره	ستمگر، سنگدل، نامهربان
بارها، بی‌دریی، پیاوی	كتارا	کوچ‌اندام، کوتاه‌پیکر، ریز‌اندام
بخشنده، بزرگواری، گشاد‌دستی	كريما	داوری، بررسی، سنجشی
بخشنده، مهربان، دست و دلباز	كريمنفس	بي‌کمان، بدرستی، بی‌دودلی
بدآواز، بدآوای، ناخوشآواز	كريمالصوت	دروني، نهانی، راستین
نازیبا، بد‌سیما، رشت	كريه المنظر	خامهای، نگارشی، نوشتاری
دستیاری، سرپرستی، همکاری	كافله	كم، اندک، کوتاه
اندازه، بس، بسنه	كافيه	خوراک‌اندک، کم‌خوری، بخور و نمر
همگی، زیاد، همه	كلا	درستی، زورکی، بی‌کمان
مانندگذشته، دیرینه‌مانند، چون گذشته	كمافي السابق	کابوسا
همچنان، چنانکه‌بوده‌است، مانندگذشته	كمakan	کاسدا
همچنانکه‌باید، براستین، بی‌کم و کاست	كماهوحقه	کافرا
نکوهش، سرزنش، بدگویی	لامما	خفگی، ترس، دلهره
ناگزیر، ناجار، درمانده	لابدا	بي‌فروغ، آرام، بی‌جنبش
ناگزیر، ناجار، بی‌برو-بزرگرد	لاجرم	ناسپاس، ستیزگی، ناروایی
		بدرستی، بخوبی، همگی
		تنبلی، پیروی، کم‌کاری
		بزرگی، شکوهمندانه، سترکی

۵

خنگی، ترس، دلهره	کابوسا"
بی فروغ، آرام، بی جنبش	کاسدا"
ناسپاس، ستیزگی، نارواستی	کافرا"
بدرستی، بخوبی، همگی	کاملا"
تنبلی، پیری، کم کاری	کاهلا"
بزرگی، شکوهمندانه، سترکی	کبیرا"

مزدیافت، بخشایشی، بهشت یابی
 کوتاه سخن، فشرده سخن، پایان سخن
 پولی، دارایی، سیمایی
 بنیادی، درونی، مایهای
 دستوری، فرمان یافته، راهدادن
 بخواست خدا، چشم بددور، ایزد خواست
 سرانجام، پایان، فرجام
 پولی، دارایی، خواسته
 بی گفتگو، بی چک و چانه، بیچون و چرا
 کرایه ساختمان، کرایه، خواسته بها
 کالای بازرگانی، کالا، خواسته
 توان فرسا، برتر از توان، خردکننده
 دوستانه، همدمانه، خوپذیرانه
 ناگزیری، مزدوری، فرماتی
 همدمنی، دمسازانه، همدلی
 رویداده، انجام یافته، سرگرفته
 استادانه، ژرفانه، زیرکانه
 نیازمندی، خواستاری، نیازواری
 دارایی، خواسته، دستمایه
 نا امید، بی آرزو، تاریکدل
 بازخواست، خردگیری، باز جویی

ماجورا"
 ماحصل کلام
 مادا"
 ماده"
 ماذونا"
 ماشاءالله
 مآللا"
 مالا"
 مالاکلام
 مالالاجاره
 مالالتجاره
 مالا یطا ق
 مالوفا"
 ماء مسورة"
 مأنوسا"
 ماوقة
 ماهرا"
 مايحتاج
 مايمك
 مايوسا"
 مواحذة"

پیوستگی، اکنون، آینده
 بی درمان، ناگزیر، ناچار
 پستی، فروماگی، زشتخوبی
 درخشناد، تابان، درخشنده
 ستیزه‌جویی، پافشاری، خود سری
 ازینروی، بدینگونه، بدینسان
 گوارا، خوشمزه، خوش خوراک
 چسبناک، چسبنده، چسبان
 نیازمندانه، بی چون و چرا، نیاز وار
 زبانی، گفتاری، گفتگویی
 مهریانانه، بزرگوارانه، خواهشمندی
 سخن سربسته، پیچیده، بگوشه گفتن
 ازینروی، بدینگونه، چنانچه
 فرومایه، پست، زشت سرشت

م

نیازمندی، ماینه‌نیاز، خواستاری
 ناسازگاری، ناهمانگی، مایه‌دشمنی
 سرانه، مایه دوگانگی، ناهمگونگی
 ستیزگی، مایه کشمکش، پرخاشگری
 سوکواری، افسردگی، اندوه‌گینی

لاحقا"
 لاعلاج
 لامة"
 لامعا"
 لجاجة"
 لذا
 لذىذا"
 لزجا"
 لزوما"
 لسانا"
 لطفا"
 لفزا"
 لهذا"
 لئيم الطّبع

تازگی، نزدیکی، نزدیک گاه	متا خرا "	همدمی، دوستی، مهربانی	مُوالفة"
دریغ، اندوه‌گینی، افسوس	متا سفا "	همدلی، دمسازی، همدمنی	مُؤاسة"
پژمردگی، دردمندانه، افسردگی	متالما "	همواره، همیشه، پیوسته	مُؤبّدا"
اندیشه‌آیی، اندیشه‌گذرنی، اندیشه‌گرایی	متبداد را"	پیوندی، همبستگی، یگانگی	مُوتلفا"
دوگانگی، دوگونگی، دو تیرگی	متبايانا"	انگیزان، تکان دهنده، انگیزه پذیر	مُوثّوا"
دانایی، چیرگی، دانشمندی	متبحرا"	نیکخوبی، فرهخته، سنجینی	مُودبّا"
غرورانگیزی، خرامان، خود خواهی	متبخترا"	پیوستگی، همدمنی، نزدیکی	مُولفّا"
خجستگی، شکوهان، فرخندگی	متبرّكا"	هماهنگی، همگامانه، پشتیبانی	مُويّدا"
خندان، شادان، فروغان	متبسّما"	فرخندگی، خجسته، شکوهان	مباركا"
پیاسی، دنباله‌فروی، پی دربی	منتابعا"	کارگزارانه، انجام یابی، پیام آوری	مباشرا"
پژوهش، بررسی‌گرانه، نگرش	منتبعا"	ناپسند، زشت، ریشخند	مبتذلا"
پرخاشگری، ستیزه جویانه، فشار آوری	متجامسا"	نو آوری، پدیداری، نوشکوفایی	مبتکرا"
همانندی، همگونگی، همسانی	متجامسا"	پدیداری، نوشکوفایی، نو آوری	مبدعا"
دست اندازی، ستیزگی، مرز کوبی	متجاوزا"	نمایان، برازنده‌گی، هویدا	مبّرزا"
خود نمایی، نمآرایی، خود ستایی	متجاهراء"	استوار، ژرفانه، راستوار	میرما"
تازه گرایی، نو آورانه، نو گرایی	متجددا"	گسترده‌گی، گشادگی، گسترش	مبسوطا"
جویندگی، پیگیری، پای پی	متتجسّسا"	برانگیخته، برپایی، سربرآورده	مبعوثا"
شکوفایی، آشکارا، درخشندگی	متجلّيا"	کینه‌توزی، خشمگینانه، دشمنی	مبغوضا"
آراستگی، زیور گری، پیراستگی	متجملا"	پوشیده، فروبسته، پیچیده	مبهمما"
جنگجویی، آتش افروزی، ستیزگی	متحاربا"	پیروی، دنباله‌فروی، دستوری	متا بعّة"
فسرده‌گی، سختی، ناپذیرا	متحجرًا"	اندوه‌گینی، دزمانه، آزردگی	متاثرًا"

انباشتگی	متراکما	پیوستگی	متّحدا
بی دربی	متربتّا	یکنواخت	متّحدالشکل
استوارانه	مترددا	همسان	متّحرکا
پیاپی	مترصدا	همگونه	متّحرسرا
دو دلی	مترقیا	لغزش	متّحصنا
ندانمکاری	مترنّما	سوزناک	متّحملًا
آمد و شد	متروکا	آفوسن	متّحیرا
چشم برآه	متزلّلا	اندوهناک	متّغیرا
در کمین	متظاحدا	در پناه	متّخاصما
امیدوار	متتساویا	پناهندگی	متّخذدا
پیشرفتگی	متتشابها	بست نشینی	متّخصما
بالازونده	متتشبّثا	بردباری	متّخلطا
سر آمدگی	متتشتّتا	بدوش گرفتن	متّخلفا
زمزمکنان	متتشخّصا	سراسیمه	متّخلقا
آواز خوانی	متتشرعا	دلواپس	متّخیلا
آواز کوتاه	متشكّرا	سرگشته	متّداخلا
بیهودگی	متشكّلا	آشتفتگی	متّداعیا
رها شده	متشنّجا	دگرگونگی	متّداولًا
واماندگی	متتصادفا	خشمنگینی	متّدرجًا
لرزان	متتصادما	دشمنی	متّذکرا
نامیدانه	متتصرّفا	ستیزه جوبی	متّرادفا
لغزان		ستهیدن	
دشnamگویی		گیرایی	
بسیار		گرفتن	
هر زه در اینی		چسبندگی	
یکسانی		استادی	
برابری		بینایی	
همگونگی		ژرفایی	
همسانی		نام آوری	
همروی		نامداری	
همانندی		نام کیری	
پای پی		بدروندي	
آویزانی		لغزشکاری	
در دافزاری		کجروی	
پراکندگی		خوشخوبی	
جدایی		خوشگمانی	
گسیختگی		آراستگی	
بزرگ منشی		پنداری	
سروری		گمانی	
بزرگواری		انگاشتی	
ایزد آینینی		بهم گرابی	
پر هیزگاری		در همی	
پارسایی		دوباره کاری	
ستایش		هم ستیزی	
سپاسگزاری		هم اندیشی	
نیایش		خواستاری	
ریختیابی		آینینی	
بهم پیوسته		پیش پا افتاده	
ریخت گرفته		روندي	
لرزان		کم کم	
جنبان		رفتارفته	
لغزان		اندک اندک	
بر خوردی		یاد آوری	
رو بروی		اندیشه نمایی	
آسیب رسانی		باز گویی	
بهم گرفتگی		همتای	
شکنندگی		پی همایی	
ویرانگری			
بدست آوری			
گرفتن			
خواسته خوری			

بندهوار، پرستشگری، کورکورانه	"متعبدا"	گمانی، انگاشتی، پنداری	"متصورا"
شکفتانگیز، شگفتی، سراسیمه	"متعجببا"	درویشی، پرهیزگاری، وارستگی	"متصوفا"
ستمکرانه، فشارآوری، زورگویانه	"متعدیا"	دوگونگی، نابرابری، دوتیرگی	"متضا دا"
بهانهآوری، خردگیزی، پوزشخواهی	"متعدرا"	هم پیمانی هم انجام، همکامگی	"متضامنا"
دست درازی، دشوارتراسی، بدخواهی	"متعرضاً"	زیانبری، کمبودی، نارسایی	"متضررا"
دشواری، سختی، تنگیابی	"متعسرا"	نالان، زاری، گریان	"متضرعا"
ستمکری، سختگیری، بیدادگری	"متعسفا"	رنیشندی، خنده روبی، لودگی	"متضحاکا"
دلدادگی، شیوهایی، همدلی	"متعشقا"	پیوسته، دربر گیرنده، دارنده	"متضمنا"
خودربایی، شک آوری، ناموسپرستی	"متعصبا"	روی آرایی، نمایگری، رویانی	"متظاهرا"
گندیدگی، بدبویی، آلودگی	"متتفنا"	دادخواهی، ستمدیدگی، افتادگی	"متظلمما"
بخردانه، هوشمندانه، اندیشمندانه	"متعقللا"	برابری، همسانی، همترازی	"متعادلا"
آموزندگی، دانش آموزی، فرهنگی	"متعلما"	دوگونگی، پایی بیی، دوتیرگی	"متعارضا"
دانستهکاری، دانایی، برسر آنی	"متعمدا"	شناسایی، آشنایی، روندی	"متعارفا"
دوراندیشی، زرف نگری، بخودی	"متعمقا"	دشواری، تیره روزی، سختی	"متعاصرها"
ستیزه جوئی، دشمنی، پافشاری	"متعندا"	همنشینی، هدمی، همیاری	"متعاشرها"
هم پیمانی، همدستی، همکامگی	"متعهددا"	درپی، پیاپی، پشت هم	"متعاقبا"
بزرگواری، بلندپایگاهی، بزرگ منشی	"متعبينا"	فرازمندانه، بلند پایگاه، بر فراز	"متعالیا"
زیانمندی، افسوس خوری، پشیمانی	"متقابلنا"	دادوستدی، بگیرو بستاتی، پیله وزی	"متعامللا"
بلندپروازی، گنده گویی، بزرگ نمایی	"متقابلیا"	دشمنی، ستیزه جوئی، روی گردانی	"متقاندا"
پوشیدگی، گذشت، چشم پوشی	"متغامضا"	همکاری، دستیاری، همگامی	"متعاونا"
		هم پیمانی، دوستی، همکامگی	"متعاهددا"

انجامیابی، دشواری، پذرفتاری	"متکلفا"	نازیدن، خودستایی، بالیدن	"متفاخرا"
سخنگویی، سخنوری، پرچانگی	"متکلما"	جدایی، دوگانگی، دوجوری	"متقاوتا"
پراکندگی، پاشیدگی، کسیختگی	"متلاشیا"	پراکندگی، دورازهم، گسیختگی	"متفرقما"
لرزان، خروشان، لغزان	"متلاطما"	پیوستگی، باهم، هم آهنگی	"متلقا"
بهم خوردگی، روی توروی، روبرویی	"متلاقيا"	هم رای، هماندیشه، هم داستان	"متافقالرای"
بوشیدگی، آراستگی، جامگی	"متلبسا"	هم سخن، یکزبان، هم کوی	"متافقالقول"
بهره‌بری، خوشمزگی، شیرینکامی	"متلذّذا"	اندیشمندانه، دراندیشه، اندیششان	"متفکرا"
رنگارنگی، سست رایی، بی اندیشگی	"متلونا"	دلخواه، گاهگاه، آزادانه	"متفتنا"
سست رای، ددمدی، سست نهاد	متلون المزاج	برابر، روبرو، پیش روی	"متقابللا"
پیاپی، همیشگی، دیرپایی	"متعادديا"	نزدیکی، همسایگی، همگرایی	"متقاربما"
جدا، روشن، شناخته شده	"متمايزا"	پیوستگی، همرسی، همایی	"متقارنما"
گرایندگی، گرایش، خمیدگی	"متمايلا"	برندگی، گستگی، گسیختگی	"متقططا"
بهره‌مندی، کامیابی، برخورداری	"متتمعما"	پذیرفتگی، پذیرش، بازنشستگی	"متقاعدا"
دارایی، جایگزینی، توانایی	"متمكنا"	پذیرندگی، همداستانی، روی‌آوری	"متقبللا"
چاپلوسانه، ریزه خوانی، خوش‌آمدگویی	"متملقا"	پیش‌آپش، برتر، پیشین	"متقدما"
پیکریانه، افزونی، پایان یابی	"متممما"	نزدیکی، همدمی، همنشینی	"متقربا"
خواستاری، خواهش، آرزومندی	"متعنیما"	دگرگونگی، نادرستی، وارونگی	"متقلبا"
کشمکش، ستیزگی، دوگانگی	"متنازعا"	دنباله روی، پیروی، همداستانی	"متقلدا"
سنخشی، همترازی، همگونگی	"متناسبا"	خودخواهی، خودبینی، برتری جویی	"متکروا"
دوگانگی، نابرآبری، دوتبیرگی	"متناقصا"	کدایی، پست سرشتی، فرومایگی	"متکديما"
بی‌دریی، ازیسی‌هم، پیامی	"متناوهما"	بی‌عandاری، هم بیمانی، بی‌مانشپاری	"متکفللا"

اندیشناکی، پریشانی، بدگماشی	متوهما"	بهرهمندی، نازپورده‌گی، برخوردباری	"متنعا"
بی‌باکی، دلیری، بی‌بروایی	متهورا"	رخنه‌گری، نیرومندی، گیرایی	"متتفذا"
براستی، بی‌چون و چرا، بدستی	متیقنا"	بیزاری، دوگانگی، رمیدگی	"متتفرا"
شگونمندی، شادمانه، خوشگامه	متیمنا"	ناشاخته، ناشنا، بیگانگی	"متنکرا"
استوارانه، آشکارا، برندگی	مشبنا"	جورواجور، گوناگون، چندگونگی	"متنوعا"
چون، مانند، نمونه	مثلا"	پیوستگی، هم‌اندیشگی، پیاپی	"متواردا"
خشندوی، پذرفتاری، پذیرنده‌گی	مجابا"	پنهانی، دربدره‌ی، نهانی	"متواریا"
روا، بایسته، ناراستین	مجازا"	برابری، همترازی، پهلویه‌پهلو	"متوازیا"
همنشینی، همدمی، همسخنی	مجالسة"	فروتنی، خاکساری، افتادگی	"متواضعا"
چاپلوسی، چربزبانی، خوش‌ بش	مجاملة"	سازگاری، سازش، هماهنگی	"متوافقا"
رایگان، مفت، بی‌دردرس	مجانا"	پیاپی، پش‌سرهم، پشت‌همایی	"متوالیا"
دوری‌گزینی، پهلو، کناره‌ روی	مجانبة"	سراسیمه، زسان، دلهزگی	"متواحشا"
همگونگی، همترازی، همسانی	مجانسه"	پرهیزکاری، پارسایی، درون‌آرایی	"متورّعا"
نژدیکی، همسایگی، همپالکی	مجا ورا"	آماسیدگی، برجستگی، بادکردگی	"متورّما"
همسایگی، درکنار، نژدیکی	مجاوده"	میانه‌ روی، میانه، میانگین	"متوسطا"
تلاشمندی، کوشش، پیگیری	مجاهذه"	دست‌آویزی، پناهندگی، کمک‌خواهی	"متوصلًا"
آشکارا، دادزدن، هویدا	مجاهرة"	جاگزینی، جای‌افتادن، میهن‌گزینی	"متوطنا"
ناگزیر، ناچار، زورکی	مجبورا"	امیدواری، خواهش، آرزومندی	"متوقعا"
گردهماهی، گروهی، دستهای	مجتمعا"	ایستادنی، ماندن، ایستادن	"متوقفا"
پرهیزگری، دوری، کناره‌ روی	مجتنها"	پشتیبانی، پشت‌گرمی، خدای‌ پرستی	"متوكلا"
کوشایی، تلاش، پیگیرانه	مجسدا"	جانشینی، سرپرستی، کارگردانی	"متولیا"

گفتگویی، گفتاری، همسخنی	محاوذه"	دوباره، ازنو، تازه	مجدداً"
زندانی، دریند، بازداشتی	محبوسا"	شیفتگی، فریفتگی، شیدایی	مجدوباً"
نیازمندانه، نیاز، خواستاری	محتاجا"	آزمودگی، پختگی، ورزیدگی	مجرباً"
ژرف نگری، پیش بینی، دور اندیشه	محنطا"	تنها بی، تنها از ماده، برهنگی	مجردداً"
فریبندگی، فریفتن، گول زنی	محتالا"	گناهکاری، بزهکاری، کجروی	مجرماً"
دوری گزینی، پرهیز گری، کناره گیری	محترزا"	ساختگی، دغلی، نادرستی	مجموعاً"
بزرگوارانه، بگرمی، ارجمندانه	محترما"	شکوهمندانه، پرشکوه، بزرگوارانه	مجللاً"
شکوهمندانه، با فرو شکوه، خشنمانک	محتشما"	کوتاهی، فشرده سخن، کوتاه گویی	مجصلاً"
جانکنی، دم مرگی، مردنی	محضراء"	گرد آوری، رویهم، انباشتگی	مجموعاً"
خواسته اندوزی، انباشتن، ناجوانمردی	محتکرا"	دیوانگی، کجرفتاری، سبکسری	مجذوناً"
شاید، پنداری، گویا	محتعلما"	باپستگی، دستوری، راست کرداری	مجوزاً"
مرز داری، آشکارا، مرزگزینی	محدودا"	پوک، تهی، میان تهی	مجوفاً"
روشن، درست، بی گمان	محبزا"	آمادگی، فراهم آبی، آراستگی	مجهزاً"
انگیزان، انگولک، جنبش	محرگا"	نام، ناشناخته، ندانسته	مجھولاً" یہ
نگاهداری، پاییدن، نگاهبانی	محروسا"	ناشناس، گمنام، ناشناخت	مجھولالھو
نامید، بی بهره، ناقچار	محروما"	جنگ آورانه، ستیزانه، جنگجویانه	محاربة"
اندوهگینی، پژمردگی، افسرددگی	محزوننا"	شارشی، شمارش، بی کم و کاست	محاسباً"
رشک آوری، چشم هم چشمی، کینه ورزی	محسودا"	پیرامونی، ورزیدگی، چیرگی	محاطاً"
آشکارا، روشن، دیدنی	محسوسا"	نگاهبانی، پاییدن، نگاهداری	محافظاً"
همدمی، همتشبیهی، همراهی	محشورا"	پاییدنی، چشمدوزی، نگاهبانی	محافظةً"
بستکی، دوره کنی، دیوارکشی	محصورا"	ناشدنی، دشواری، انجام ناپذیری	محالاً"

گونه‌گونه، جورواجور، چندسیما	مختلفالشكل	ناروایی، دشواری، گرفتاری	محظو را"
رنگارنگ، چندرنگ، رنگبرنگ	مختلف اللون	بهره‌مندی، شادکامی، خوشبختی	محظوظا"
پایان پذیری، پایان، انجام یافتنگی	مختوماً	نگاهداری، سربسته، پاسداری	محفوظا"
خراسیدگی، نادرست، دستکاری	مخدوشاً	کوچکی، خردی، پستی	محقرا"
ویزگی، ویژه، بویژه	مخصوصاً	درستی، راستی، بررسانه	محقتا"
سبکی، کمی، کاستی	مخففاً	استوارانه، سخت، پایداری	محکما"
پوشیدگی، پنهانی، نهانی	مخفیاً	دادباختگی، گناهکاره، دادیافتہ	محکوما"
جاودانگی، پایندگی، همیشگی	مخلداً	در همیریختگی، آمیخته، فرورفتگی	محلولا"
بیریابی، دوستانه، بی‌آلایشی	مخلاصاً	شگفت‌آوری، سرگردانی، گیجی	محیررا"
آمیختگی، درهمی، بهمیریختگی	مخلوطاً	شگفت‌انگیز، شگرف، انگیزان	محیرالعقل
برکناری، کنارگذارده، بیکارگی	مخلوعاً	دشمنی، ستیزگی، پیکارگی	مخاصما"
شیدابی، مستی، پیلی‌خوری	مخمودراً	سخن‌گویی، سخن‌سرایی، سخنوری	مخاطبنا"
ترساناک، دلهره‌آور، ترساننده	مخوفاً	همسخنی، همگفتاری، سخن‌پردازی	مخاطبة"
آزادانه، نیک‌روندي، آزادگزینی	مخیّراً	آمیزشی، همزیستی، همنشینی	مخالطة"
پشتیابی، پشت‌گرمی، پشتوانگی	مدافعاً	ناسازگاری، دشمنی، دوتیرگی	مخالفانَا"
همواره، هماره، پیوسته	مداماً	ناسازگاری، ستیزگی، دوگانگی	مخالفة"
پیکرمانه، بی‌گیری، پایداری	مداوماً	آکاهانه، دانسته، دانایی	مخبرا"
پلمپله، کم‌کم، رفته‌رفته	مدرجماً	ویزگی، ویژه، بویژه	مختصا"
دریابندگی، دریافتن، برداشتی	مدرکاً	کوتاهی، کم، ناچیزی	مختصرا"
باهمانی، رهنمونی، استواری	مدلّلاً	در همیریختگی، آمیزشی، بهم آمیختگی	مختلطا"
گرد‌آوری، فراهم، جورآسن	مدوناً	چندگونگی، جورواجور، ناجور	مختصفا"

گروگانی، دربند، گرو	مرتهنا
مهربانانه، بزرگوارانه، دلسوزانه	مرحمة
دودلی، ناباوری، سست گمانی	موه فها
بازگشتنی، بازگردانیدن، گذشتگی	مردودا
آینی، فرمانی، دستوری	مرسوما
پسندیدگی، خشنودی، زینتگی	مرضیا
ترسان، ترسندگی، هراسان	مرعوبا
نوشتاری، نگاری، نوشتنی	مرقوما
پیوندی، آمیختگی، پیوستگی	مرکبا
استواری، اندیشهنشینی، جایگزینی	مرکوزا
پنهانی، زیرکانه، توداری	مرموزا
گذری، بررسی، زودخوانی	مررورا
گروگانی، دربند، گرویی	مرهونا
آمیختگی، درونی، درونجوبی	مزاجا
شوخي، شیرینزبانی، خوشبوش	مزاحا
آزار، تتنگابی، دردآوری	مزاحما
بهم آمیختگی، همسری، جفتانه	مزدواجا
دوروبی، گمراهانه، دروغگویی	مزورا
شتايان، شتافتن، شتابندگی	مسارعه
دستياري، کمک، همراهانی	مساعده
خوشرفتاري، بهزیستي، سازگاري	مسالمه

سرگردانی، بیهوشی، سرگشتشکی	مدهوشان
بدهکاری، گرو، وامداری	مدیونا
دورنگی، رندانه، دورووینی	مذبذبا
بیهوذگی، دشواری، جانکنی	مذبوحا
یاد شده، برزبان رفته، گفته شده	مذکورا
نکوهیدگی، زشتی، ناپسندی	مذموما
سود جویی، بهره وری، بهره کاری	مراابحة
بی همایی، همتایی، پیروی	موادفا
دادخواهی، دشمنی، کشمکش	مراافعه
سازگاری، سازش، مهربانی	مراافقه
دیدهبانی، نکهبانی، دیدزنی	مراقبه
آرمانی، خواستاری، آینینی	مرااما
وابستگی، پیوستگی، همبستگی	مریبوطا
بی در بی، جوری، آراستگی	مرتبنا
پیوستگی، پیوند، آمیختگی	مرتبطا
کهنه پرستی، خود کامگی، دیرپنه خواهی	مرتاجعا
بی درنگ گفتن، زود سرودن، آماده گویی	مرتجلا
بی آینینی، نامرذی، ناهمانگی	مرتدنا
نموداری، نمایی، نمودی	مرتسما
لرزان، تکان، لرزندگی	مرتعشا
بلندی، فرازی، بالائی	مرتفعا

دستیاری، همکاری، پاوری	مستعانا"	همسانی، برابری، همگونگی	مساویا"
شتابان، بی درنگ، زودگذری	مستعجلانه	پیشینگی، پیشین، پیوستگی	مسبوقا"
آمادگی، زیرکی، کارکشتنگی	مستعدا"	درماندگی، بیچارگی، واماندگی	مستacula"
کهنگی، کارگرفتگی، فرسودگی	مستعملانه	خود کامگی، خود رایی، خود سری	مستبدنا"
سرگرمی، از خود بیخود، فروافتگی در آب و کار	مستغرقا"	مزدگانی، خشنودی، شادمانی	مستبشا"
بی نیازی، توانگری، خواسته‌مندی	مستغفانيا"	رايمندی، بينایی، دانایی	مستبصرا"
بهره‌وری، دریافتی، اندیشیابی	مستفادا"	دوری، دور از اندیشه، نشدنی	مستبعدا"
گزاره‌ای، گزارشی، کاره‌گویی	مستفسرا"	پوشیدگی، گنگی، پنهانی	مستترنا"
بهره‌مندی، سودبری، بهره‌وری	مستفیدا"	پسندیدگی، شایستگی، درخوری	مستحبنا"
بهره خواهی، اندیشیاری، بهره‌گیری	مستفیضا"	نیکوبی، زیبایی، آراستگی	مستحسننا"
برپایی، جایگیری، استواری	مستقرا"	استواری، پایداری، پابرجایی	مستحکما"
آزادانه، تنها‌بی، روپای خود	مستقلانه	رنگ یافتنگی، کم‌کشتنگی، دگرگونگی	مستحیلا"
راستوار، یکسره، راست	مستقيما"	آکاهانه، دانایی، زیرکانه	مستخبرنا"
خود پسندی، بزرگ‌منشی، خود خواهی	مستکبرا"	برون‌آوری، آشکارا، برونگرایی	مستخرجا"
نیازمندانه، خواستاری، هم نیازی	مستبلزما"	رهایی، آزادانه، یلگنی	مستخلصا"
هماره، پیاپی، همیشگی	مستمّرا"	فراهم‌آوری، دریابی، بدست‌آوری	مستدرکا"
دست‌آویزی، چنگ زنی، بهانه‌آوری	مستمسکا"	راست‌آوری، استوارانه، فرهیخته	مستدلدا"
شنوندگی، گوش‌دهی، سخنگیری	مستمعا"	رایزنی، هم اندیشی، رایخواهی	مستشارا"
خواستگی، مایه‌داری، دارندگی	مستملکا"	ناتوانی، مستی، سبکسری	مستضعفا"
بی بردنگی، دریافتی، اندیشه‌گیری	مستنبطا"	پشت‌گرمی، پناه‌داری، دلکرمی	مستظهرا"
سرپیچی، سریازی‌زنی، نافرمانتی	مستنکفا"	وامی، ناشناخته، ایرمانی	مستعارا"

روندی، آومنی، آینینی	مسکا"	سزاواری، فراخور، درخوری	مستوجبا"
درستی، بی گمان، روشنی	مسلمًا"	پوشیدگی، پنهانی، پاکدامنی	مستورا"
ربودگی، ربودن، بیهودگی	سلوبًا"	ناپسندی، زشتی، نکوهیدگی	مستهجنبا"
بی بهره، سود ناور، بیهوده	سلوب المتنفعه	ریشخندی، شوخی، دست اندازی	مستهـزءا"
شنیده، گوشیابی، پذرفته،	سمموعا"	نابودی، نیستی، فرسودگی	مستهـلکا"
زهریافتگی، آلوده، زهرباشی	سموما"	استوارانه، پابر جایی، شناسا	مسـجـلا"
همانندی، همتایی، همسانی	مشابها"	فریفتگی، فریبایی، خیرگی	مسـحـورا"
همگونگی، یکسانی، هم سیطایی	مشابهـة"	بستگی، بازداشت، بندگذاری	مسـدـودـا"
نامبرده، وی، او	مشاراليـه	شتاـبانـ، چـستـیـ، چـالـاـکـیـ	مسـرعـا"
همکاری، انبازی، دستیاری	شارـکـةـ	کـشـادـهـ باـزـیـ، دورـرـیـزـیـ، ولـپـرـدـازـیـ	مسـرفـا"
یکپارچگی، درهم، بخش نشدهـ	مشـاعـاـ	شـادـماـنـهـ، خـوشـیـ، شـادـکـامـیـ	مسـرـورـا"
رأـیـزـنـیـ، كـنـکـاشـ، هـمـ اـنـدـیـشـیـ	مشـاـوـرـةـ	دـزـدـیدـگـیـ، رـبـودـنـ، رـبـایـنـدـگـیـ	مسـرـوقـا"
پـیـروـیـ، دـنـبـالـهـرـوـیـ، رـهـرـوـیـ	مشـایـعـةـ	واـگـیرـیـ، هـمـهـ گـیرـیـ، رـخـنـهـیـابـیـ	مسـرـیـا"
سوراخ، رخنهـگـرـیـ، درـزـ باـزـکـنـیـ	مشـبـکـاـ	هـمـوـارـگـیـ، گـسـتـرـدـگـیـ، يـکـنـوـاـخـتـیـ	مسـطـحـاـ"
شـیـفتـگـیـ، آـرـزوـمنـدـیـ، شـیـوـایـیـ	مشـتـاقـاـ	نوـشـتـارـیـ، نـوـشـتـهـ، نـکـارـشـیـ	مسـطـوـرـاـ"
نـدانـسـتـگـیـ، درـهـمـ وـ بـرـهـمـ، پـوـشـیدـگـیـ	مشـتـهـاـ	فـراـزـدـارـیـ، پـوـشـیدـگـیـ، سـرـبـوـشـیـ	مسـقـفـاـ"
افـرـوـختـهـ، خـشـمنـاـکـ، آـتـشـینـ	مشـعـلـاـ	خـمـوـشـیـ، آـرـامـیـ، بـیـ جـارـ	مسـكـوـتـاـ"
سـرـگـرمـیـ، دـسـتـ اـنـدـرـکـارـیـ، کـارـدـارـیـ	مشـتـفـلـاـ	جاـیـگـزـینـیـ، پـاـگـیرـیـ، خـانـمـانـیـ	مسـکـونـاـ"
فـراـکـيـرـنـدـگـیـ، ذـرـبـرـدـارـنـدـگـیـ، درـبـرـگـيـزـنـدـگـیـ	مشـتـمـلـاـ	سـازـ وـ بـرـگـیـ، آـمـادـگـیـ، جـنـگـ آـورـیـ	مسـلـحـاـ"
نـامـ آـورـیـ، شـنـاسـایـیـ، نـامـدارـیـ	مشـتـهـراـ	پـیـوـسـتـگـیـ، زـنـجـیرـیـ، بـیـابـیـ	مسـلـسـلاـ"
آـشـکـارـاـ، روـشـنـیـ، جـداـ	مشـخـمـاـ	نـهـرـوـمنـدـیـ، چـبـرـگـیـ، زـورـ آـورـیـ	مسـلـطـاـ"

آسیب دیدگی، زدگی، آسیب پذیری	مصادمه"	برفرازی، دیده وری، برتری	مشیرفا"
سازشکاری، کنارآمدن، سازگاری	مالحا"	بیخدای آینی، همتای آوری، دوگانهپرستی	شرکا"
راست انگاری، گواهی شده، راست باوری	مصدقا"	آشامیدنی، نوشابه، سیرآبی	مشروبا"
آسیب دیدگی، کوفتگی، زدگی	مصدوما"	دراز گویی، آشکارا، روشن سخنی	مشروحا"
پافشاری، پیگیری، ستیزگی	صررا"	آینی، سازگارانه، پیمانی	مشروطا"
آشکارا، روشن، هویدا	صرحـا"	دین روایی، روا، راستواری	مشروعا"
سرگیجگی، دیوانگی، خلبازی	مصروعـا"	دانستگی، آگاهانه، دانایی	مشعرـا"
سر زبانی، مردم گفتاری، همهگویی	مصطلحا"	درخشندگی، روشنابی، فروزندهـگی	مشعـشا"
سودمندی، نیکخواهی، بهربایی	مصلحـة"	شادمانی، خوشدلی، شاد کامی	مشعـوفـا"
آویزان، بدارکشیده، گلـاویزـی	مصلوبـا"	کارداری، دست اندـرـکـارـ، سرگرمـی	مشغـولا"
خواستاری، برسرآن بودن، آهنگ نمودن	صمـمـا"	مهرـبـانـانـهـ، دلـسـوزـانـهـ، دوـسـتـانـهـ	مشـفـقا"
ساختگی، دروغـینـ، پـدـیدـآورـی	مصنـوعـا"	سـپـاـسـگـزـارـیـ، پـسـنـدـیدـگـیـ، سـتـوـدـگـیـ	مشـکـورـا"
آـوـایـ دـارـیـ، بـانـگـ اـفـراـزـیـ، جـارـمـدـیـ	صـوـتـا"	دوـدـلـیـ، درـهـمـیـ، گـمـانـیـ	مشـکـوـکـا"
چـهـرـهـگـرـیـ، نـکـارـگـرـیـ، روـیـهـ آـرـایـ	صـورـا"	درـبـرـگـیرـیـ، فـرـاـ گـرفـتـگـیـ، درـبـرـدارـیـ	مشـمـولـا"
دوـچـندـانـیـ، دـوـبـرـابرـیـ، اـفـزوـدـگـیـ	ضـاعـفـا"	گـواـهـیـ، دـیدـهـ شـدـهـ، دـیدـنـیـ	مشـهـودـا"
افـزوـنـ بـرـ..ـ، گـذـشـتـهـازـ..ـ، فـزوـنـ بـرـ..ـ	ضـافـا"	نـامـدارـیـ، سـرـزـبـانـیـ، نـامـ آـورـیـ	مشـهـورـا"
نـگـاهـدارـیـ، بـایـگـانـیـ، دـستـ دـارـیـ	مضـبـطـا"	همـدـمـیـ، هـمـنـشـیـنـیـ، هـمـراهـیـ	مـصـاحـبـا"
زـدـگـیـ، بـهـمـ خـورـدـگـیـ، کـتـکـ خـورـدـگـیـ	مضـرـوبـا"	همـدـمـیـ، هـمـنـشـیـنـیـ، هـمـسـخـنـیـ	مـصـاحـبـةـ"
پـرـیـشـانـیـ، نـاـچـارـیـ، تـنـگـدـتـیـ	مضـطـرـا"	بـرـخـورـدـیـ، روـبـرـوـیـ، بـهـمـزـنـیـ	مـصـادـفـاـ"
سـرـاسـیـمـگـیـ، دـلـهـزـگـیـ، آـشـفـتـگـیـ	مضـطـرـیـا"	بـهـمـزـدـگـیـ، بـرـخـورـدـیـ، روـبـرـوـیـ	مـصـادـفـةـ"
نـابـودـیـ، نـیـسـتـیـ، اـزـ مـیـانـ رـفـتـگـیـ	مضـمـحـلا"	زـدـگـیـ، آـسـیـبـ، آـسـیـبـ دـیدـگـیـ	مـصـادـمـاـ"

اینچنین، بدینسان، بدینگونه	معالوصف	تنکنایی، تنگی، سختی	مضيقاً
چانکه، با اينکه، اينگونه	مع ذلک	فرمانبری، پیروی، دستوربری	مطاعماً
بدینگونه، بدین روز، بدینسان	مع هذا	گردان، دورزنی، گردیدن	مطافاً
برابرانه، يكسانی، همgorی	معادلاً	پسندیدگی، چاپی، رای پدیری	مطبوعاً
پناه برخدا، پناه به یزدان، پناهبرایزد	معاذالله	شکوهمندانه، پرآب ورنگ، درخشندگی	مطرزاً
دوگانگی، ناسازگاری، پرخاشگری	معارضاً	راندگی، پرت نمایی، دور	مطربوداً
همدمی، همنشینی، همسخنی	عاشراً	سرآغاز، پیش درآمد، آغاز سخن	مطلعاً
شیدابی، دلدادگی، دلباختگی	عاشقة	هرگز، بهیچروی، هیچگاه	مطلعاً
همدورگی، همگاهی، همروزگاری	معاصراً	خود کامه، خیره سر، خودرای	مطلق العنوان
همکاری، دستیاری، همیاری	معاصداً	خواستاری، پسندیدگی، پذرفتاری	مطلوّساً
بخشودگی، رهایی، کناره گیری	معافاً	درستی، بی گمان، آرام بالی	مطمئناً
بی در بی، دنبال، پیایی	معاقبناً	داراز، کشدار، پرریخت و پاش	مطولاً
شکنجهگری، درپس...، کیفردهی	معاقبة	پاکیزگی، بی آلایشی، پالودگی	مطهّراً
هم پیمانی، همیاری، پیمانمندی	معاقداً	فرمانبرداری، دناله روى، دستور پذیری	مطیعـاً
ستیزگی، دشمنی، سرپیچی	معانداً	پشتیبانی، همکاری، پشت گرمی	مطا هرةً
ستیزه‌جوبی، دوری گزینی، ناسازگاری	معا ندة	پیروز مندانه، کامروابی، کامیابانه	مظفراً
دست در گردن، بوسیدن، درآغوش	معانقة	ستمددیدگی، بیچارگی، درماندگی	مظلومـاً
بازگشتن، برگشت، بازگردن	معا و دة	دولی، بدگمانی، بدرایی	مظنونـاً
همکاری، دستیاری، همسازی	معاونـة	هراهی، با، پیوستگی	ـاً
هم پیمانی، همیاری، هم سوگندی	معاهـدة	دزمـانه، با اندوه، بدـختانه	مع الاسـف
خوی گیری، خوپذیری، گرونـدگی	معـادـا	بدـختانه، با اندوه، دزمـانه	مع التـائـف

پارسایی، پاکیزگی، بیگناهی	معصوما"	ارجمندی، از رشمندانه، بلند پایکاهی	معتبرا"
دشواری، سختی، ناسامانی	معضلا"	میانه روی، نه بیش و نه کم، اندازه داری	معقدلا"
پیرو، خمیدگی، دربی	معطوفا"	پوزخواهی، بهانه آوری، دسته درکنی	معذردا"
پیوستگی، هم پیمانی، بستگی	معقودا"	باز خواستی، پرخاشگرانه، نکوهشی	معترضا"
اندیشمندانه، بخردانه، رای پسندانه	معقولا"	پذرفتاری، پذیرا، همداستانی	معترفا"
وارونگی، واژگونی، نگونساری	معکوسا"	گوشه گزینی، کناره گیری، کنج نشینی	معتزلا"
آویزانی، آونگان، آویختگی	معلقا"	همکاری، یاری گری، همدستی	معتصدا"
دردمندی، بیماری، انگیزداری	معلولا"	هم اندیشی، اندیشمندانه، همراهی	معتقدا"
زشت نام، شناخته شده، بدآوازه	علوم الحال	گوشه گیری، دیرنشینی، پارسایی	معتکفا"
آبادانی، آبادان، ساختمانی	معمورا"	درو نپذیری، پشت گرمی، درون آسایی	معتمدا"
روندي، پیوسته، هماره روندي	محمولا"	خود پسندی، شگفت آوری، خود خواهی	معجبًا"
دروني، اندیشگونی، نهانی	معنی"	شتاپان، بی درنگ، زود پایی	معجلًا"
گزی، خمیدگی، ناراستی	معوجا"	کم، شمارشی، اندک	معدودا"
بازداشتگی، ایستایی، پس ماندگی	معوقا"	نیستی، نابودی، گم گشتنی	معدوما"
پیمان مندی، همسوگندی، پیمانداری	معهودا"	افسردگی، نا آسودگی، دردمندی	معدبًا"
نارسایی، نادرستی، آسیب داری	معیوبا"	بهانه داری، پوزخواهی، بهانه آوری	معذورا"
ناجوری، دوگونگی، نابرابری	مغایرا"	شناسانی، آشنازی، دیداری	معرفه"
پشیمانی، زیانمندی، گول خوردگی	مغبونا"	نمایشی، گفتاری، بازخواستی	معروضا"
ارزشمندانه، بهره گیری، ارزندگی	مفترنما"	گرامانه، بزرگوارانه، ارجمندانه	معزّزا"
بدخواهی، کینه توزی، بدآنده شی	مفرضا"	برکناری، بیکاری، گوشه گیری	معزوولا"
خود پسندی، فریفتگی، خود خواهی	مفرورا"	دشواری، تنگنایی، تنگدستی	معسورة"

پنداری، اندیشه‌ای، کمانه،	"مفروضا"	درهم‌ریختگی، ناصرگی، آمیختگی	"مشوشا"
درازا، درازه‌گویی، جداجدا	"مفصلا"	بیزاری، خشم‌گرفتگی، تلخ خوبی	"مغضوبا"
ناپیدایی، کم شدگی، ناپدیدی	"مفقودا"	بخشودگی، آمزشی، بخشایشی	"مفبورا"
ناپیدا، کم شده، ناپدید	"مفقودالاثر"	پیچیده‌گویی، دشواری، پیچیدگی	"مغلقا"
پژمردگی، بدبهختی، ستمدیگی	"مفلوکا"	شکست‌خوردگی، زمین‌خوردگی، از پادرآمدگی	"مغلوبا"
دریافتگی، دانسته‌شده، بی بردن	"مفهومما"	نادرستی، درهمی، آشفتگی	"مغلوطا"
برابری، رویارویی، روپروری	"مقابلا"	زنجیرکشیدگی، درزن، درزن، دست‌وپاستگی	"مغلولا"
نزدیگی، همخوابگی، پیوستگی	"مقاربة"	افسردگی، اندوهگنانه، پژمردگی	"غموما"
هم پایی، هم کاهی، نزدیگی	"مقارنا"	نازش، بادوبروت، بالش	"ماخرة"
پیمانکاری، از هم بریدگی، جدایی	"مقاطعة"	سود رسانی، نوشته، دربرگیری	"مفادا"
پایگاهی، جایگاهی، ارزشمندی	"مقاما"	دوری، جدایی، پراکندگی	"مفارقة"
ایستادگی، پافشاری، سرسختی	"مقاوما"	همداستانی، رای نمایی، واکذاری	"مفاوضة"
چنگ آوری، گرفتن، بدست آوری	"مقبوضا"	سرافرازی، سربلندی، بزرگواری	"مفتخرا"
پسندیدگی، پذیرفتگی، شایستگی	"مقبولا"	پراکندگی، جدایی، دوری	"مفترقا"
بهره مندی، پیروی، فراکیری	"مقتبسا"	زشتی، بدنامی، رسایی	"مفتضحا"
зорمندانه، توانایی، نیرومندانه	"مقدراء"	کشودگی، باز، چیرگی	"مفتوحا"
هم پیوندی، نزدیکی، هم یاری	"مقترنا"	شیدایی، فریفتگی، شیفتگی	"مفتونا"
میانه‌روی، بی ریخت‌وپاش، اندازه‌نگهداری	"مقتصدا"	بزرگوارانه، ستراکانه، شکوهمندانه	"مفخما"
خواستاری، بهنگام، فراخور	"مقتضيا"	شادی‌آوری، خوشی، شنگولی	"مفرحا"
کامیاب، شادکام، کامکار	"مقتضى العرام"	نهایی، جدایی، تکی	"مفردا"
پیمانه‌ای، ارزندگی، اندازه‌ای	"مقدارا"	جداکانه، بریدگی، جدایی	"مفروزا"

هویدا، آشکارا، نمایان	"مکافته"	سرنوشتی، خدای فرمانی، دستوری	"مقدّرا"
گفتاری، همسخنی، گفتگویی	"مکالمه"	پیشاپیش، درآغاز، نخست	"مقدّما"
فراگیری، دست آوری، دریافتی	"مکتبا"	سراگاز، پیشگفتار، پیش درآمد	"مقدّمه"
پدیداری، یافتنی، پیدایش	"مکتشفا"	فراخورتوانایی، درخورنیرومندی، خورند	"مقدورا"
نامهای، نوشتاری، نگارشی	"مکتوبا"	نژدیکی، ارجمندی، خویشاوندی	"مقربا"
پنهانی، پوشیدگی، نهانی	"مکتوما"	پابرچابی، استواری، دستوری	"مقرّرا"
پرچانگی، پرگویی، ژاژخابی	"مکثارا"	وامداری، بدھکاری، سرسپردگی	"مقووضا"
تیرگی، افسردگی، آزدگی	"مکمّدرا"	نژدیکی، نزدیک، پیوستگی	"مقوونا"
پیاپی، بارها، بی در بی	"مکرّرا"	بخشیابی، جداشه، بهره‌گیری	"مقوسما"
بزرگوارانه، ارجمندانه، گرامانه	"مکرمّا"	گناهکاری، بزهکاری، سست کاری	"مقصّرا"
زشتی، نارواسی، ناپسندی	"مکروها"	کوتاهی، سروته زده، سستی	"مقصورا"
شکستگی، خواری، فروریختگی	"مکسّرا"	بریدگی، تکه‌تکه، آراستگی	"مقطعا"
شکسته، کم آمده، از میان رفته	"مکسّورا"	گسیخته، بی چک و چانه، پایانیافته	"مقطوعا"
آشکار، پدیدار، روشن	"مکشوفا"	نازا، سترون، بی‌زاده‌رود	"مقطوع النسل
بسندگی، روابی، سزاواری	"مکفیا"	بسته، ناگشوده، پیچیده	"مقفللا"
دستوری، ناگزیر، فرمانگذاری	"مکلفا"	وارونه، درهم‌ریخته، واژگونه	"مقلوبا"
رسابخشی، بی‌کمبودی، هم‌رسایی	"مکمّلا"	راستاری، ارزیابی، راستگری	"مقوّما"
درونی، نهانی، پوشیدگی	"مکنونا"	خشم یافتنی، زبونی، شکست خوردنگی	"مقهّورا"
درهم آمیختگی، پوشیدگی، گمراهی	"ملابسة"	سنجه‌شی، اندازه‌های، سنجه‌های	"مقیاسا"
همراهی، بندگی، همدی	"ملازما"	پای بندی، گرفتاری، آینین داری	"مقیدا"
پیوستگی، هماهنگی، پیوند	"ملازمة"	نوشتاری، نامهای، نگارشی	"مکاتبة"

درخشنده‌گی، درخشان، رنگارنگی	ملعّقاً	مهربانی، دلسوری، نیک‌کرداری	ملاطفه"
آلودگی، پلشتی، پلیدی	ملوّثاً	بازی، شوخی، ورروی	ملاعبة"
افسردگی، دلتگی، پژمردگی	ملولاً	افسردگی، دلتگی، بیزاری	ملالاً"
رنگارنگی، رنگ‌آمیزی، دگرگونی	ملوناً	آزردگی، کزکردگی، پژمردگی	ملالسته"
پندارپذیری، پیغامی، پیام‌گیری	ملهمًا	سرزنش، بدگوبی، نکوهش	ملامّة"
نمی، آرامی، نرم درونی	ملیناً	سازگاری، آرامش، نرمی	ملانّما "
آرام، خموش، افتاده	ملین المزاج	نیک‌رفتاری، سازگاری، خوشبوی	ملائمة"
همسانی، مانندگی، همگونگی	مائثلة	پوشیدگی، جامهداری، آمادگی	ملبسًا"
هماره‌کاری، کارآموزی، پیاپی‌کاری	مارسة	پوشیده، در جامه، پوشاش	ملبوسًا"
برجستگی، برتری، برگزیدگی	معتازاً	یناهندگی، پشت‌گرمی، بست‌نشینی	ملتجيّسا"
سرباز‌زنی، سربیچی، نافرمانی	مُمتنعاً	برخودپذیری، پیمانپذیری، ناگزیری	ملتزما"
ستایشگری، ستودگی، سپاسگزاری	ممدوحًا	دریافت، نگرش، شناخت	ملتفتا"
کشیدگی، کشادگی، دمداری	ممدوداً	خواستاری، جویندگی، آرزومندی،	ملتمسا"
آمیختگی، درهمی، پیوستگی	ممزوجًا	برافروختگی، دلشورگی، فروزنده‌گی	ملتهبا"
آسانیابی، فراهم‌آسی، دست‌آوردنی	مُمكِن الحصول	پیوستگی، چسبندگی، وابستگی	ملحقا"
رویدادنی، انجام‌پذیر، شدنی	مُمكِن الْوَقْوَع	دیده‌شده، نگرندگی، بشمارآورده	ملحوظا"
بندگی، بردگی، دستورپذیری	ملوّكاً	دستوری، زورکی، ناچاری	ملزمًا"
بیزارانه، پژمردگی، انده‌گینانه	ملولاً	چسبندگی، چسبان، پیوستگی	ملصقا"
بازداشتگی، کنارگذاری، بازدارندگی	ممنوعًا	گفتاری، واژه‌ای، زبانی	ملفوظا"
سپاسداری، ستایشگرانه، سپاسگزاری	ممنوناً	درهمبستگی، پیچیدگی، پوشیدگی	ملفوفا"
همواری، زمینه‌سازی، آمادگی	مهّداً	کزگوبی، سخن‌لفت‌آمیز، پیچیده‌گوبی	ملقلقا"

راستواری، راست وریس، جورآوری	منتظما"	برتری، رسیدگی، جدایی	"میزا"
سود بری، فراگیری، بهره وری	منتفعا"	دشمنی، ستیزه جویی، ستپیدگی	"منازعه"
خردهگیری، نارساجویی، بهانه گیری	منتقدا"	اندرزی، تندی، رهمنوی	"مناصحة"
حاجابی، آمد و شد، رهگذری	منتقلان"	دوبخشی، دونیمگی، دوتکهای	"مناصفة"
کینه توzi، دشمنی، خونخواهی	منتقما"	گفتگویی، نگاه، یکی بدو گویی	"منظرة"
درکمین، گوش بزنگی، در آرزو	منتهزا"	بیزاری، تبارنمایی، خودستایی	"منافرة"
پراکندهگی، ناسروده، نگارشی	منشورا"	دوروبی، ناروزنی، کجرویی	"مناقفه"
آشکارا، روشن، هویدا	منجلیا"	ستیزگی، دشمنی، پرخاشگری	"مناقشه"
سردی، بستگی، یخ زدگی	منجمدا"	شکستگی، کمبودی، نارساای	"مناقصه"
کجرویی، از راه در رفته، خمیدگی	منحرفا"	نادرستگویی، پیمانگسلی، بهمپاشیدگی	"مناقضه"
نهایی، تکی، یگانگی	منحصرا"	برای نمونه، همانند، چون	منباب مثال
پستی، نشیانه، فرومایگی	منحطّا"	کشادگی، فراخی، گستردنگی	"منبسطا"
برچیدگی، درهم آمیختگی، ازمیا برفتگی	منحلّا"	برانگیختگی، انگیزان، رستاخیزی	"منبعشا"
بداختری، ناشگونی، بدگامی	منحوسا"	سودمندانه، خوشپایانی، بهره و رانه	"منتجها"
بهرگونه، رو به مرفت، همگی	من حيث المجموع	برگزیدگی، گزینش، جورگری	"منتخبنا"
نهفتگی، نوشته شده، جایگزینی	مندرجا"	جاداگانه، جدایی، دوراز یکدیگر	"منتزعما"
کهنگی، فرسودگی، پلاسیدگی	مندرسا"	پیوستگی، پیوند، وابستگی	"منتسبما"
دلخوری، بیزاری، دلچرکینی	منزجرا"	گستردنگی، پخش، پراکندهگی	"منتشرنا"
گوشہگیری، کنج نشینی، کناره گزینی	منزویا"	بزیابی، پابر جایی، گماردنگی	"منتصبا"
پاکیزگی، پارسایی، سادگی	منزها"	پیروزمندانه، فیروزی، کامیابانه	"منتصرنا"
تباری، دودمانی، نژادی	منسویا"	چشم براهی، دیده دوزی، چشم دوختگی	"منتظرنا"

وارونگی، دگرگونی، برگشتگی	منعکسا"	باغندگی، پیوستگی، تارو پودی	منسوجا"
توانگری، دارایی، بهره مندی	منعما"	ازمیان رفتگی، نیستی، ناپذیرا	منسوخا"
تیرگی، دشواری، دلتگی	منفّقا"	گشودگی، آشکارا، روشنی	منشرحا"
تنها بی، تنکی، بی دستیاری	منفردا"	جدابی، شاخه ای، شکافتگی	منشعبا"
جدابی، تکتکه، بریدگی	منفصلا"	همریشگی، شکافتگی، ماهه گیری	منشقّا"
شرمندگی، اندوهگینی، شرمداری	منفعلا"	فرمانی، پخشیابی، دستوری	منشورا"
جدابی، رهابی، بریدگی	منفکا"	پایکاهی، کار، جایکاهی	منصبا"
ناپسندیدگی، رمیدگی، بیزاری	منفورة"	چشم پوشی، گذشت، جابجایی	منصرفا"
نااستواری، رانگی، سست اندیشگی	منفیا"	مردانگی، رادی، دادگری	منصفا"
بستگی، چروکیدگی، در هم رفتگی	منقبضا"	برپایی، گماردن، استواری	منصوبا"
پالودگی، پاک سخنی، آراسته گویی	منقّحا"	پیروزمندانه، یاری، کامگارانه	منصورا"
ورشكستگی، نیستی و نابودی، ازمیان رفتگی	منقرضا"	استوارگویی، بررسی شده، دیند ستوری	منصوصا"
بخش یافتنگی، بخش پذیر، بریدگی	منقسما"	پیوستگی، پیوندی، همبستگی	منضمّا"
نگارگری، رنگارنگی، رنگ آمیزی	منقّشا"	چاپی، نگاری، نمایی	منظبعا"
گستگی، بریدگی، از هم پاشیدگی	منقطعا"	برهم نهادگی، همسانی، رویهم گذاری	منظطبقا"
وازگونی، سالوسی، افسردگی	منقلبا"	بخردانه، راستین، اندیشمندانه	منظطا"
رنگ آمیختگی، رنگارنگی، بی پذیری	منقوشا"	آراستگی، پشت سرهم، روبراهمی	منظما"
جابجایی، ناپابرجایی، در خود	منقولا"	فراموشی نشدنی، بشمار آوری، دیده داری	منظورا"
ناپذیری، نادرستی، روی گردانی	منکرا"	سرایندگی، سروده، سروده گویی	منظوما"
پدیداری، آشکارا، برهنگی	منکشفا"	خميدگی، نرمش، پیوستگی	منظطفا"
ستمپیدگی، خواری، از پادر آمدگی	منکوبما"	پیمانداری، بستگی، سوگند داری	منعقدا"

زودپایی، کوتاه‌گاه، زودگذری	"موقتا"
بزرگواری، آراستگی، پختگی	"موقرا"
همبستگی، وابستگی، آویختگی	"موکولا"
بخشنده‌گی، دهش، مهربانی	"موهبة"
پنداری، انگاری، گمانی	"موهوما"
پستی، زبونی، سستی	"موهونا"
دوری‌گزینی، جایحایی، کوج‌نمایی	"مهاجرة"
شبیخون‌زنی، تاخت‌آوری، تازندگی	"مهاجما"
دورافتادگی، پرت و پلا، جدا‌ماندگی	"مهجورا"
پاکیزگی، تمیزی، پاکی	"مهذبا"
بیکارگی، تن‌آسایی، تنبلی	"مهمللا"
افسردگی، اندوهگین، پژمردگی	"مهموما"
بیزاری، دل‌آشوبی، چندش‌آوری	"مهوعا"
خجستگی، شگونمندی، فرخندگی	"میمونا"

ن

پشیمانی، افسوس، افسردگی	"نادما"
پندگوبی، آموزش، اندرزگری	"ناصحا"
سخنگوبی، گویایی، سخنوری	"ناطقا"
دیدبانی - نگرش، پی‌گیری	"ناظرا"

ویرانگری، داغانی، از همپاشیدگی	"منهدمانه"
شکست خوردگی، گریزان، گریختگی	"منهزما"
بازداشتگی، جلوگیری، دوری گزینی	"منهیما"
رویارویی، چهره‌در چهره، روی در روی	"مواجهه"
برابری، همترازی، رویارویی	"موازیا"
همپیوندی، همسری، پیوستگی	"مواصله"
دستیاری، گاب‌بندی، همدستی	"مواضعه"
همراهی، سازگاری، همسازی	"موافقة"
استوارپنداری، بی‌گمان پذیرا، درون‌پایگاهی	"مؤثقا"
کوتاه، فشرده‌سخن، اندک	"موجزا"
آمده، دم‌دست، آفریده	"موجودا"
پسندیدگی، پذیرا، بخردانه	"موجها"
دلهرگی، ترسناک، دلشورگی	"موحشا"
آزادهندگی، آبزیرکاهی، رندی	"مودیا"
برجای‌ماندگی، مرده‌ریک، دست‌گردانی	"موروثا"
سنجدیدگی، ترازی، همترازی	"مزونا"
ستودگی، ستایش، نمایی	"موسوفا"
پیوستگی، درهم آمیختگی، پیوندی	"موسولا"
جایگاهی، نهادن، جایگذاری	"موضوعا"
سخنماهی، آیین‌گذاری، نهادن	"موضوععا"
دستوری، ناگزیر، آیین‌داری	"موظفا"
پیروز مندانه، بهره‌مندی، کا، مروابی	"موفقا"

باقتگی، تاروپودی، پیوستگی	نجا"	ناظما"
آینه‌ی، راه و روش، روندی	نسقا"	نافدا"
نزادی، تیاری، پشت در پشت	نسلا"	نافعا"
مستی، پرورش، نوبیدابی	نشاء"	ناقدا"
پیش چشم، جلوی دید، دردیدگاه	نصب العین	ناقسا"
پیروزمندانه، کامیابی، کامگاری	نصرة"	ناقضا"
پندانه، اندرز، رهنمونی	نصيحة"	ناقلا"
شادابی، تازگی، خرمی	نصارة"	ناموسا"
نگرشی، دیدزنی، نگریستن	نظارة"	نبوفا"
پاکیزگی، بی‌آلایشی، پالودگی	نظافة"	نتیجه"
دیدوری، نگرشی، بینش	نظرا"	نشراء"
سرودگی، سرود، سروده	نظمًا	نجابة"
پناه برخدا، شگفت، ای شگفت	نعموذ بالله	نحوسة"
نیک گفتاری، خوش سخنی، دلپسدانه	نفزا"	تحیفا"
راندگی، ناپذیر، نادرست	نفیا"	نخوة"
ستیزگی، دوتیرگی، کینه ورزی	نقارا"	ندامة"
بهبودی، زارونزار، ناتوانی	نقاھة"	ندرة"
آماده پردازی، آماده‌بها، اکتون	نقدا"	نزاکة"
نارسایی، کاستی، کمبودی	نقما"	نژھة"
کمبودی، نارسایی، کاستی	نقمانا"	نسبا"
پیمانشکنی، شکستگی، سرتباپی	نقما"	نسبتة"
		برآوردی، سنجشی، همگونگی

بخشندگی، دهش، کشاد دستی	"واهبا"	گزارشگری، گفتاری، دوباره گویند	نقلا"
پوشیدگی، بی بنیادی، سنتی	"واهیا"	وازگونگی، کنگوبی، ستیزگی	نقضا"
استوارپنداری، بی کفان پذیرا، درون پاینه	"وثقا"	سرانجام، پایان، فرجام	نهایة"
زیبایی، آبرومندی، خوبرویی	"وجاهة"	بپاخیزی، رستاخیز، جنبش	نهضة"
درونی، بخردانه، سرشتی	"وجدانا"	جلوگیری، بازداشت، پرهیزداری	نهیما"
نیازمندانه، بایستگی، بایابی	"وجوبا"	فریاد، خشم آوری، غوغای	نهیبا"
هستی، بودنی، سرشتی	"وجودا"	جانشینی، همکاری، دستیاری	نیابة"
سیمایی، بولی، گونهای	"وجها"		
یکانگی، یکتائی، بی همتای	"وحدانيه"		
بیمناکی، دلواپسی، اندوهباری	"وحشة"		
دشواری، ناسازگاری، تیرگی	"وخامة"		
دوستی، مهربانی، دلدادگی	"و د ادا"		
سپردگی، پیش بها، ایرمانی	"وديعة"		
میانجیگری، درمیان افتادن، میانداره	"واسطة"		
پندگوبی، اندرزی؛ سفارشی	"وصایة"		
نمایی، گزارهای، نموداری	"وصفا"		
پیوستگی، کامروابی، بهم رسی	"وصلًا"		
پیوستگی، پاره دوزی، همسری	"وصلة"		
سفارشی، اندرزی، دستوری	"وصيّة"		
چگونگی، نمایی، نهادن	"وضعا"		
روشنی، هویدا، نمایان	"وضوحا"		

و

بایستگی، نیازمندانه، بایابی	"واجبا"
ریزه‌خواری، مرده ریگ، بر جای ماندگی	"وارثا"
میانجیگری، درمیانه، میانداری	"واسطا"
فراخی، کشادگی، گستردنی	"واسعا"
پیوستگی، دریافتی، چسبندگی	"واصلا"
روشنی، آشکارا، نمایانی	"واضحا"
استواری، گذارندگی، آینین گذاری	"واضعا"
فراوانی، بسیاری، افزونی	"وافررا"
پیمانداری، بی کم و کاست، پسندیدگی	"وافیما"
پابرجایی، درستی، رویدادگی	"واقعا"
آکاهی، ایستادی، دانایی	"واقفا"

دستوری، ناگزیر، جیره‌خواری	دستور
اندرزگویی، پندآمیزانه، رهنمونی	عظما
فراوانی، بسیاری، افزونی	وفورا
گستاخی، بی‌شرمی، ستیزگی	وقا
بردبازانه، بزرگوارانه، والامنشانه	وقارا
پایداری، درنگ‌نمایی، ایستایی	وقفا
رویدادگی، فرود آمدگی، رخدادگی	وقوعا
آگاهی، بینش، دانایی	وقوفا
گستاخانه، بی‌شمانه، شوخ‌چشمانه	وقيحا
نمایندگی، برگزیدگی، همتلاشی	وكاله
پیدایی، زایایی، پدیداری،	ولادة
سرپرستی، دوستداری، پیشوایی	ولایة

هائلا"	ترس آوری، دلهرگی، سنگین نمایی
هاتفا"	آواز نهانی، سروش آوابی، نهانخوانی
هادما"	ویرانگری، تباہی، نابودی
هادیما"	رهمنوی، پیشوایی، راهنمایی
همجا"	بدگویی؛ زشت گویی، زازخابی
همچو"	دشنا مکویی، ناسزا رسابی، زشت گفتاری

نادرستها و درست ها

<u>درست</u>	<u>نادرست</u>	<u>رج</u>	<u>برگ</u>
آخوندوفرهیخته	آخوندفرهیخته	۶	۱۱
دربابرگزینی	دربرا گزینی	۵	۱۱
یک واژه	یکوازههای	۱۸	۱۳
جای بیفتند	جای نیفتند	۱۹	۴۵
پرهیز کارانه	پرهیزکارانه	۵	۵۲
ایجازا	ایحازا	۵	۵۷
متعاندا	متقاندا	۱۹	۸۴
فرهیختگی	فرهنگی	۱۲	۸۵
زرف نگری	زرف نگری	۱۴	۸۵
ترسان	رسان	۱۲	۸۸
گمنام	نام	۱۴	۹۰
ناشناخته	ناشناخت	۱۵	۹۰
داد باخته	دادباخته	۷	۹۲
بی آبینی	بی آبینی	۱۸	۹۴
ستی	مستی	۱۹	۹۶
کزی	گزی	۱۳	۱۰۵
نsla	نستلا	۳	۱۱۹
بایابی	پایابی	۸	۱۲۰

از این نویسنده:

حکمت عملی (اخلاق)

خلیج فارس

اثرات انقلاب سفید در رشد اقتصادی ایران از انتشارات اتاق بازار گانی تهران

نمودهای رشد اقتصادی ایران از انتشارات اتاق بازار گانی تهران

سهیم ایران در نشر و توسعه معارف اسلامی از انتشارات سازمان اوقاف

شماره ثبت ۱۲۱۳ مورخ ۲۵/۹/۲

چاپ «تابش» تهران

۱ ریال